

در پیرامون مسئله ستم بر حیوانات

حمید پویا

فهرست

- ۵ - مفهوم ستم بر حیوان و برخورد به این ستم
- ۲۳ - ضرورت گیاهخواری
- ۳۳ - مسئله گیاهان
- ۴۳ - ستمگری در روابط بین حیوانات
- ۵۳ - برخی مطالب پراکنده
- ۶۱ - ضمیمه

۱- مفهوم ستم بر حیوان و برخورد به این ستم

نخست به مفهوم ستم بطور کلی بپردازیم: بنظر من میتوان گفت که ستم بمعنای تحمیل خواست یا نفع نا منصفانه خود یا لازمه یا پیامد نامنصفانه آن بر دیگری شامل هر انسان و هر موجود ذیحیات دارای احساس درد ورنج است. دراین ارتباط ابتدا باید سه نکته را بدین شرح روشن نمود: اول اینکه نامنصفانه بودن این خواست یا نفع یا لازمه یا پیامد آن و تحمیلی بودن هر یک از اینها را معمولاً نه تحمیل کننده یعنی بنابر مفهوم مزبور ستم کننده بلکه کسی یا موجودی که مورد تحمیل قرار میگیرد یعنی ستم شونده و نیز شاید شخص بیطرف میتواند بطور درست تشخیص دهد. دیگر اینکه مستقل از اینکه آنچه تحمیل میشود منصفانه باشد یا نباشد، خود تحمیل کردن نیز بطور فی نفسه نامنصفانه و لذا ستمگرانه محسوب میگردد لیکن تحمیل خواست یا نفع منصفانه و لازمه یا پیامد منصفانه آن بر علیه ستمگر یا حامل آثار ستمگرانه امکاناً نامنصفانه و ستمگرانه نمی باشد. و بالاخره اینکه درکنش و واکنش بین دو موجود اصولاً ستمگر، اعمال ستم یکی بر دیگری علی الاصول مفهوم ندارد و اما لازمه یا پیامد این کنش و واکنش ممکن است بر افراد ثالثی تحمیل و موجب ستم بر آنها شود مثلاً مانند جنگ بین دو جریان اساساً ستمگر که بر اعمال ستم یکی بر دیگری دلالت ندارد ولی امکاناً موجب کشته شدن یا صدمه خوردن و خسارت دیدن مردم عادی و لذا موجب اعمال ستم بر اینها میشود.

هرگونه تصاحب یا تجاوز به مایملک منصفانه افراد بشر و سایر موجودات واقعاً دارای احساس درد و رنج یعنی معمولاً حیوانات تکامل یافته؛ هر نوع استثمار و بهره کشی مشتمل بر تصاحب حاصل کار افراد بشر و یا تصاحب محصولات طبیعی حیوانات مزبور یا حاصل کار آنها یا حاصل اعمال شکنجه بر آنها و یا خود اجزاء بدنشان؛ هرگونه ایجاد یا اعمال فرادستی و برتری فردی یا گروهی که بمفهوم ایجاد یا اعمال نابرابری باشد؛ هر نوع سلب آزادی های منصفانه فردی یا گروهی؛ هرگونه سلب حقوق منصفانه فردی یا گروهی یا تجاوز به این حقوق؛ و لازمه ها یا پیامد های امکان پذیر همه اینها علیه انسانها و دیگر موجودات یعنی حیواناتی که مورد تحمیل قرار میگیرند مانند منقاد و مهار کردن آنها از طریق تولید و اشاعه و حفاظت از افکار و عقاید و باورهای خرافی یا توجیه گریستم درمیان آنها و از طریق اعمال خفقان یا خشونت و سرکوب علیه آنها یا مانند صدمه زدن یا کشتن یا مجروح نمودن یا زندانی کردن یا شکنجه کردن یا خسارت وارد کردن یا توهین و تحقیر کردن آنها و

غیره، همگی بمعنای تحمیل خواست یا نفع نامنصفانه خود یا لازمه یا پیامد نامنصفانه آن بر دیگری یعنی بیانگر ستم و ستمگری میباشند.

اما فی المثل سلب مالکیت از چپاولگران یا استثمارگران انسانها و برگرداندن اموال آنها به صاحبان حقیقی ایشان یا خلع قدرت و حاکمیت از گروه یا طبقه حاکم ممتاز و برتر و استثمارگر و سلب کننده آزادی یا مقابله با امر اعمال بهره کشی و فرادستی و بی حقوقی- که بصورت اقدام علیه گروهی از افراد انجام می پذیرد و لازمه ها یا پیامدهائی علیه این افراد دارد - یا محاکمه و مجازات فراخور کسانی که بمفهوم مذکور بنحوی ستم کرده اند یا- چنانکه بعداً توضیح داده خواهد شد- امحاء جانوران گوشتخوار بمنظور پایان دادن به کشتارگری و لذا ستمگری آنها نسبت به حیوانات گیاهخوار و غیره بمعنای تحمیل خواست یا نفع نامنصفانه و لازمه یا پیامد نامنصفانه آن بر دیگران یعنی اعمال ستم نیست بلکه بمفهوم احقاق حق کردن یا پایان دادن به ستم های اعمال شده یا مقابله با و ممانعت از تداوم این ستم ها میباشند.

حال مفهوم ستم بر حیوان بطور خاص را مورد توجه قرار دهیم: در مورد موجودات غیرانسانی مقوله ستمگری بر آنها و ستمکشی آنها واقعاً وقتی معنا و مفهوم پیدامیکند که آنها اولاً موجودات زنده و ذیحیاتی و ثانیاً دارای احساس درد و رنج و خشنودی و شادی به بیان دیگر از لحاظ جسمی و روحی مستعد درد کشیدن و رنج بردن یا خشنود و شاد شدن باشند. درواقع این مقایسه ای است با وضع انسان بعنوان معیار؛ برای ارزیابی ستمکشی و درد و رنج کشیدن موجودات غیر انسانی باید انسان را ملاک و معیار و مورد رجوع قرارداد. انسانها درقبال رفتار و اعمال دیگران و عوامل محیط پیرامون مستعد درد کشیدن و رنج بردن یا احساس رضایتمندی کردن و شادشدن می باشند و ما مفهوم و مضمون این درد و رنج یا رضایتمندی و شادی را درک میکنیم و طبعاً آنرا معیار و ملاک در ارزیابی این امر در مورد سایر موجودات قرار میدهیم. اگر موجوداتی فاقد احساس درد و رنج و خشنودی و شادی باشند، دیگر ظلم و ستم بر آنها و ستمکشی آنها مفهوم ندارد. ستمگری دیگران و عوامل دیگر برما، که در رفتار و اعمال معینی از سوی آنها نسبت به ما انجام میگردد، بصورت احساس نوعی درد و رنج در ما وجود میابد که معین کننده اعمال ستم بر ما میباشد. در حیطه مورد بحث در اینجا، مقوله ستمگری بر این مبنا واقعاً معنا و مفهوم پیدا میکند. بنابراین پدیده های درد و رنج و خشنودی و شادی، هرکدام، در نزد همه انواع موجودات بطوراختصار دارای احساس درد و رنج اساساً هم سنخ و از یک سنخ و از سنخ نوع انسان فرض میشود. اجسام و موجودات بیجان مثلاً مانند سنگ و کوه و خاک و آب، جدا از موجودات زنده ای که ممکن است در آنها وجود داشته باشند، واضحاً فاقد احساس درد و رنج هستند. گیاهان، چنانکه در مبحث «مسئله گیاهان» مورد بررسی قرار خواهد گرفت، باوجودیکه موجودات ذیحیاتی هستند فاقد استعداد درد یا رنج کشیدن می باشند. تک یاختگان و میکروارگانیسم ها، چنانکه میتوان به آسانی درک و قبول نمود، از

احساس و استعداد مزبور برخوردار نیستند. حیوانات (غیر مهره دار) تکامل نیافته و بسیار ابتدائی مانند حشرات و کرماها و نرم تنان و خرچنگ ها و غیره، که یا بکلی فاقد مغز و تنها دارای سلولهای عصبی بصورت پراکنده در اجزاء بدنشان و یا دارای مغزی بسیار ابتدائی هستند، دامنه احساس درد و رنجشان آنقدر و بقدری ناچیز است که در مواردی که صدمه زدن به آنها یا از بین بردنشان بطور نسبی چاره ناپذیر یا اجتناب ناپذیر و غیر عملی باشد، بنظر من، میتوان از آنها بمثابه موجوداتی با احساس درد و رنج صرفنظر نمود. لیکن حیوانات تکامل یافته یعنی عموم انواع مهره داران- که نوع انسان نیز محصول بلافصل روند تکامل گونه ای از آنها بوده است- از چنان استعداد درد و رنج کشیدن یا خرسند و شاد شدن درقبال رفتار دیگران و عوامل محیط برخوردارند یعنی بطوراختصار آنچنان دارای احساس درد و رنج میباشند که اساساً همانند نوع انسان بوده و از این جهت اساساً در زمره نوع بشر قرار میگیرند. مسئله این نیست که آیا حیوانات (تکامل یافته) میتوانند یا نمیتوانند فکر کنند یا سخن بگویند بلکه اینست که آنها مستعد رنج بردن و درد کشیدن و دارای احساس درد و رنج هستند. مثلاً « برای جانور شناس بزرگ آدولف پورتمن Adolf Portmann تقریباً واضح و بدیهی است که حیوانات «مانند ما احساس و حس می کنند، مانند ما دستخوش حالتی روانی میشوند، در ارتباطشان با یکدیگر هم مانند معاشرتشان با ما از خود تمایل یا تنفر نشان میدهند» (بنقل از کتاب « حیوانات بعنوان کالا...»، نوشته مانفرد کارمن- کارل اشنلینگ، ترجمه محمد مسعود پور، صفحه ۱۱۹). البته من فکر میکنم که حیوانات تکامل یافته شاخه مهره داران رویرفته نه کاملاً ولی اساساً همانند انسان رنج می برند و درد میکشند یا خشنود و شاد میشوند؛ بنظر من، بخصوص بدلیل اینکه انسان از خصیصه تفکر در سطح بسیار تکامل یافته و عالی برخوردار است، احساس درد و رنج یا خشنودی روحی بمثابه یک استعداد در نزد او نسبت به حیوانات مهره دار عموماً گسترده تر و عمیق تر است.

بهرحال ستم بر حیوانات (عموماً منظور حیوانات تکامل یافته شاخه مهره داران است) بمفهوم رفتارهایی با آنهاست که با توجه به آنچه فوقاً بیان گردید مشتمل بر شدیدترین اعمال برتری و بهره کشی بر آنها و سلب آزادی و حقوق منصفانه از آنها و لازمه ها یا پیامدهای این اعمال بر آنها میباشد. این رفتارها عبارتند از اعمال سلطه بر آنها، باصطلاح بهره گیری و بهره برداری از آنها، کشتن آنها، شکنجه و زجر دادن آنها، صدمه زدن به آنها و غیره. این رفتارها هرکدام بنوعی و بنحوی موجب درد و رنج و مرگ برای حیوانات میشوند. کشتار حیوانات نیز، طبعاً چه توسط انسان و چه توسط جانوران گوشتخوار انجام گیرد، علی العموم، یعنی گذشته از مواردی استثنائی مانند اینکه حیوان بوسیله مرگ از درد و رنج شدید چاره ناپذیر رهایی میابد و- چنانکه بعداً خواهیم دید- صرفنظر از مواردی که خود حیوان کشتارگر بوده و درعین حال توسط حیوان دیگری کشته میشود، بالاترین و بدترین نوع ستمگری بر آنها محسوب

میگردد. این کشتار عموماً برای حیوانات باید بدترین و بالاترین اعمال ستم باشد همانگونه که برای انسانها عموماً اینچنین میباشد و مثلاً همانطور که مجازات مرگ بیشترین و بدترین مجازات بحساب میآید. کشتن، گذشته از زجر فوق العاده شدیدی که ممکن است درحین آن بر حیوان اعمال شود، بطور کلی و اصولاً بمعنای گرفتن جان و سلب حیات از حیوان میباشد و این سلب حیات برای او که اساساً همانند انسان احساسمند بوده و از احساس های درد ورنج و خشنودی و شادی برخوردار و لذا دارای شخصیتی مبتنی براین احساس ها است عموماً بدترین و بیشترین زیان و ضایعه و تأثر و اندوه محسوب میشود. البته زجر و دردی که حیوان بعلت بیهوش نشدن یا کاملاً بیهوش نبودن درحین کشته شدن متحمل میشود نیز بسیار مهم است ولی این امری بهرحال فرعی بوده و امر اساسی و اصلی در این کشته شدن گرفتن جان او و سلب حیات از اوست. برخلاف گیاهان که «غریزه» صیانت نفس برای آنها بنحوی نا خود آگاهانه عمل میکند، حیوانات بگونه ای خودآگاهانه یعنی بگونه ایکه خودشان متوجه و آگاه هستند از غریزه صیانت نفس برخوردارند و لذا بطور واقعی دارای خواست حفظ حیات خود میباشند و در مواجهه و برخورد با عواملی که علیه این غریزه آنها عمل میکنند شدیداً دچار درد و رنج میشوند و از دست دادن جان عموماً باید برایشان بالاترین و بدترین ناخشنودی و درد و رنج روحی محسوب گردد؛ گذشته از اینکه اگر حیوان کشته شده کودکی داشته باشد مرگ او ممکن است موجب درد ورنج یا مرگ برای این کودک نیز شود و غیره.

ظلم و ستم بر حیوانات در درجه نخست توسط انسانها اعمال میشود و در حیطه روابط بین انسان و حیوانات مفهوم پیدامیکند اما تنها دراین حد محدود نمیشود و بلکه روابط بین خود حیوانات یعنی درواقع روابط بین حیوانات گیاهخوار و جانوران گوشتخوار که آنها را میکشند و میخورند را نیز دربرمیگیرد. برای حیوان گیاهخوار و هر نوع حیوان تفاوتی ندارد که او را انسان یا حیوان دیگری بکشد. البته هر حیوان درنده یا بلعنده گوشتخوار نیز خواهان درد و رنج و مرگ نیست و درپی خشنودی و شادی است و خواستار حفظ جان و حیات خویش میباشد ولی، من فکر میکنم، کشتن و خوردن این حیوان توسط حیوان گوشتخوار دیگر عموماً ستمگری نسبت به او محسوب نمیشود و برای ما عموماً نباید جای اندوه و نگرانی و تأسف داشته باشد. چونکه خود او نیز تا قبل از کشته شدن حیوانات گیاهخوار بیگناه و معصوم یا شاید حیوانات غیر گیاهخوار زیاد دیگری را کشته و از بین برده است و حالا آنچه را که بر سر تعداد زیادی حیوان دیگر آورده یکبار برسر خودش آورده میشود. اینکه جانور گوشتخوار برای تغذیه و بقاء خود مجبور است و راهی جز این ندارد که حیوانات دیگر را بکشد بهرحال و بهر صورت تغییری در این حقیقت نمیدهد که او حیوانات بیگناه را میکشد و بدینطریق واقعاً بر آنها ستم میکند. باید از دیدگاه حیوان ستم شونده یعنی حیوان گیاهخواری که دریده یا بلعیده و بهرحال کشته و خورده میشود به قضیه نگاه و

برخورد کرد. البته مطلوب ترین آنست که هیچ نوع حیوانی توسط حیوان دیگری کشته نشود ولی تا آنجا که اکنون به فکر من میرسد تحقق چنین چیزی امکان پذیر نخواهد بود. پس بنا بر نظر من ستمگری حیوان بر حیوان تنها درمورد جانورانی که حیوانات گیاهخوار را میکشند و سلب حیات میکنند واقعاً صدق مینماید و، از نقطه نظر انسانی و عادلانه، تنها در اینگونه موارد مفهوم پیدا میکند.

تنها حیوانات تماماً گیاهخوار، واقعاً بیگناه و معصوم هستند و تنها این حیوانات ممکن است از سوی جانوران دیگر نیز مورد ستم واقع شوند. معذالک آنچه گفته شد توجیه گر این نیست که افراد بشر مجازند حیوانات گوشتخوار و همه چیز خوار را مورد آزار قرار دهند یا بکشند. بشر از آنجا که پایبند یا معتقد به اخلاق و مرام انسانی است و بعلاوه میتواند تنها با محصولات گیاهی و استفاده از گیاه زندگی کند حق ندارد و مجاز نیست نسبت به حیوانات مزبور نیز ستم نماید بدین معنا که آنها را بنحوی آزار دهد یا بکشد (متذکر میشوم که اخلاق و مرام انسانی در نزد حیوانات معمولاً تنها بطور محدودی میتواند وجود داشته باشد همانطور که بالعکس خصائل و رفتارهای نانسانی نیز نزد آنها معمولاً بطور محدودی وجود دارد درحالیکه هم اخلاق و عواطف انسانی و هم خصائل و اخلاق های نانسانی در نزد انسانها ممکن است تا حد بسیار گسترده و پیچیده ای وجود پیدا کند). انسانها تنها در صورت مواجه شدن با خطر حمله جانوران گوشتخوار و لذا برای دفاع از خود و یا بمنظور نجات جان حیوانات گیاهخوار حق دارند با جانوران مزبور مقابله نمایند و حتی آنها را بکشند و از بین ببرند.

ظلم و ستم انسان بر حیوانات بلحاظ تاریخی پیشینه بسیار و بسیار طولانی دارد. من در اینجا به چگونگی این مسئله در گذشته ها نمی پردازم و فقط عصر کنونی را مورد توجه قرار میدهم. ستمگری انسانها بر حیوانات در عصر حاضر در عرصه جهانی شامل مواردی از این قبیل است: کشتار مرتب و منظم حیوانات به تعداد بیشمار در کشتارگاهها بمنظور تولید گوشت و چرم و غیره؛ کشتن هرروزه تعداد فوق العاده زیادی از حیوانات در عرصه های باصطلاح شکار و صید؛ زجر کش کردن و شکنجه و زجر دادن فوق العاده زیاد حیوانات در ابعاد وسیع و همه روزه در آزمایشگاهها و در جریان آزمایش های علمی یا تجاری و غیره بر روی آنها؛ کشتار فجیعانه حیوانات بسیار زیادی در برخی مراسم یا بطور پراکنده در جاهای دیگر؛ کشتن انبوه جوجه های نر یک روزه در جریان پرورش مرغ های تخم گذار؛ معدوم سازی حیوانات عموماً یا اکثراً سالم در ابعاد مختلف و تا ابعاد میلیونی بمنظور پیشگیری از شیوع بیماری و سرایت آن به انسانها؛ پرورش و نگهداری مرتب و همیشگی تعداد بیشماری از حیوانات در محیط های زندان مانند و تحت شرایط و بطرق بسیار زجردهنده برای آنها بمنظور تولید شیر یا تخم مرغ یا پرورش و آماده کردن آنها برای کشتارگاهها، مانند پرورش و نگهداری مداوم مرغ های تخم گذار یا خرگوشهای گوشتی در قفس های فوق العاده تنگ و کوچک و بسیار زجرآور، یا مرغ های گوشتی در مکانهای

بسیار تنگ و بسیار نامساعد، یا نگاه داشتن گاوهای شیری تنها در اسطبل ها و آبستن کردن مصنوعی و پی در پی آنها و جدا کردن بچه هایشان از آنها و چه بسا کشتن بچه ها بلافاصله پس از تولد، یا نگاهداری و پرورش خوکها به تعداد زیاد در جاهای فوق العاده تنگ و نامطبوع و مداماً تاریک و غیره؛ گرفتن حیوانات از محیط طبیعی زیست آنها یا پرورش و نگاهداری آنها به شیوه هائی بسیار زجردهنده و سرانجام کشتن آنها بمنظور تولید خز؛ حمل و نقل مداوم حیوانات به روشهایی که برای آنها فوق العاده وحشتناک و زجر آور است؛ کارکشیدن از حیوانات در حیطة های مختلف و چه بسا توام با صدمه زدن به آنها که در مواردی منجر به کشته شدن آنها میشود؛ و تاکید میکنم همچنین انواع زیاد دیگری از حیوان آزاری و اعمال سلطه بر حیوانات و زجر دادن یا کشتن آنها یا بی اعتنائی نسبت به وضعیت آنها که از ذکر و بیانشان خودداری میکنم.

رفتار انسان با حیوانات دربردارنده بدترین و بیشترین نانسانیت و جنایتگری است. ستم انسان بر حیوانات دهشتناکترین و بزرگترین ستمی است که بدست بشر صورت میگیرد و حاکی از نانسانیت بی حد و حصر، حاکی از خودپرستی و بیرحمی و قساوت بی حد و حصر بشریت لاقول تاکنونی و کنونی است. رابطه مجموعه بشریت با حیوانات مثلاً از رابطه ستمگرترین بورژوازی با ستمکش ترین طبقه کارگر نیز برتر است و بر مراتب نانسانیت تر و ظالمانه تر و دهشتناکتر است و حتی چنین تشبیهی هم نمیتواند عمق و گستره ظلم و ستمی را که توسط بشر بر حیوانات اعمال میشود بازگو کند. باید به این ستمگری و نانسانیت بطور بنیادی و کامل پایان داد. در همین شرایط کنونی تداوم این ستمگری نیز هر فرد بشر که بلحاظ اندیشه و اخلاق انسانی به رشد کافی دست میابد و لذا دیگر وجدانش نسبت به روابط با حیوانات بیدار میشود، بطور اساسی و جدی علیه هرگونه ستم بر حیوانات معترض میگردد.

اینک به مسئله گرایشهای مختلف در برخورد نسبت به ستم بر حیوانات بپردازیم: از نقطه نظری که من موضوع را دنبال میکنم، این گرایشها در وهله نخست به دو دسته تقسیم میشود: گرایشهای درون باصطلاح «جنبش حمایت از حیوانات» و گرایشهای بیرون از این جنبش. دسته اول به سازمانها و گروهها و افرادی مربوط میشود که بطور مشخص در زمینه مبارزه علیه ستمگری بر حیوانات کم یا بیش فعالیت میکنند و لذا باصطلاح حامی یا حمایت کننده از حیوانات یا مدافع حقوق حیوانات و غیره نامیده میشوند و دسته دوم به عموم جنبش های اجتماعی و عموم ایندولوژی ها و آیین ها و عموم افراد بشر و مردم مربوط میگردد. ذیلاً من در حدودیکه آشنائی دارم اختصاراً نخست نگرش های درون جنبش حمایت از حیوانات را مورد توجه و بررسی قرار میدهم و سپس به این موضوع بطور کلی و در رابطه با عموم افراد بشر می پردازم.

اعضاء و هواداران سازمانها و انجمن ها و گروههای حمایت از حیوانات و افراد مستقلی حمایت کننده از حیوانات طیفی از افراد با دیدگاههای مختلفی را دربرمیگیرد یعنی از کسانی که برخوردی رادیکال و حداکثر خواه علیه ستم بر حیوانات دارند تا

کسانی که بطور کم و بیش سطحی و محدود و تا افرادی که حتی بطور ظاهری و دروغین از حیوانات حمایت میکنند. متأسفانه وضع اینچنین است که حمایت بعضی از این کسان از حیوانات در واقع ظاهری و دروغین است. به این نکته هم اشاره کنم که بطور کلی کسانی که از حیوانات حمایت میکنند بلحاظ تفکر فلسفی و اجتماعی-سیاسی مانند آنچه که از این لحاظ در میان عموم مردم دیده میشود متفاوت و مختلف میباشند. در مورد اینکه آنان متعلق به چه طبقات و اقشار اجتماعی هستند، من شناخت کافی ندارم چونکه متأسفانه نتوانستم به آمار و اطلاعات مورد نیاز دسترسی پیدا کنم ولی حدس میزنم که بیشتر از همه به اقشار اجتماعی میانی یا اصطلاحاً متوسط و سپس طبقه کارگر تعلق دارند. بهر حال در اینجا تنها نگرش و برخورد این کسان نسبت به مسئله ستم بر حیوانات مورد نظر است و کاری به دیدگاههای فلسفی و اجتماعی و سیاسی آنان نداریم.

حامیان راستین و رادیکال حیوانات دارای خواست و آرمان پایانگیری کامل هرگونه ستم بر حیوانات میباشند، اگرچه در جوامع کنونی و در شرایط کنونی نمیتوانند بطور واقعی و عملی این خواست و آرمان را دنبال کنند و معمولاً اما بنحوی نسبتاً رادیکال و جدی به فعالیت هائی میپردازند که معطوف به تعدیل و تقلیل زجر کشی و ستم کشی حیوانات و مقابله با افزایش این زجر کشی و ستم کشی است. تا آنجا که من اطلاع دارم، در میان مدافعان راستین و رادیکال حیوانات نیز توجه عموماً معطوف به ستمگری انسان بر حیوانات میباشد و علیه این ستمگری اعتراض و مبارزه میگردد و متأسفانه تقریباً از سوی هیچکس علیه ستمگری جانوران گوشخوار بر حیوانات گیاهخوار اعتراض و با آن مخالفت نمیشود. نامناسب نیست به این نکته هم اشاره کنم که بسیاری از این افراد بخاطر ستم کشی بیکران حیوانات و چاره ناپذیری اساسی آن دچار یک احساس اندوه و درد روحی عمیق و مداوم هستند.

آنهائی که بطور کم و بیش محدود و سطحی از حیوانات حمایت و علیه ستم بر حیوانات مبارزه میکنند و ممکن است از رده های باصطلاح بالائی اعضاء و از رهبران سازمانها و انجمن های حمایت از حیوانات هم باشند علی العموم اساساً فاقد آرمان نهائی پایان دادن بنیادی و کامل به ستمگری انسان بر حیوانات می باشند و اصولاً به مبارزه و فعالیت علیه این ستمگری تنها دچار چوب آنچه در حال حاضر امکان پذیر بوده و میتوان انجام داد می نگرند و تنها فعالیت های امکان پذیر برای تعدیل این ستمگری و مقابله با گسترش یا تشدید آنرا دنبال میکنند و در جریان انجام این فعالیت ها هم از جهاتی یا در موارد زیادی بطور رادیکال و مطلوب عمل نمیکند.

کسانی که بطور ظاهری و دروغین باصطلاح حامی یا دوستدار حیوانات می باشند شامل افرادی از اعضاء و هواداران گروههای حمایت از حیوانات هستند که در واقع به یک یا چند حیوان و آنها هم بویژه جانوران درنده مانند گرگ و شیر علاقمند هستند؛ در حالیکه این جانوران دشمنان طبیعی حیوانات گیاهخوار نیز میباشند یعنی حیواناتی که

بخش عمده و اصلی حیوانات تحت سلطه و ستم انسان را تشکیل می‌دهند و از سوی جانوران درنده و گوشتخوار نیز در معرض ستم و رویبرفته ستمکش‌ترین حیوانات هستند. و شایان توجه است که علاقه و دوستی این کسان نسبت به حیوانات معمولاً حنبه یا انگیزه انسانی و اخلاقی (مقصود اخلاق انسانی است) ندارد بلکه مشابه علاقه ایست که شخص مثلاً به فلان ورزش یا فلان غذا دارد. این کسان البته ممکن است از این علاقه و دلبستگی ناانسانی و نادرست خود بشدت هم دفاع کنند. این کسان در حقیقت بر ضد حمایت از حیوانات هستند که در عین حال بنحوی ماسک حمایت از حیوانات به خود زده اند. بعضی از آنها حیوانی را تنها باین خاطر دوست دارند که حیوان مزبور برای انسانها یا برای خود آنها نفعی مادی یا معنوی دارد.

در اینجا بطور جداگانه لازم میدانم این نکته را متذکر شوم که «اخلاق انسانی»- که فوقاً بدان اشاره کردم- بنظر من آن نوع اخلاقی است که در واقع در جامعه ای که انسانها آزاد از هر گونه تعلقات طبقاتی و ملیتی هستند بطور خالص و کامل و فراگیر تحقق خواهد یافت ولی در شرایط جوامع طبقاتی نیز بطور نسبتاً محدود و عموماً آمیخته با عناصر اخلاقی دیگر و چه بسا تحت انقیاد این عناصر وجود پیدامیکنند؛ و من فکر میکنم که در جامعه سرمایه داری، از میان همه طبقات و اقشار اجتماعی، اخلاق طبقه کارگر یعنی اخلاق حقیقتاً کارگری به اخلاق انسانی نزدیکتر و بالنسبه انسانی تر است (باید توضیح دهم که در جوامع طبقاتی تعلقات ملیتی نیز وجود دارد و امحاء کامل طبقات بنظر من ناگزیراً همراه با امحاء کامل ملیت های مختلف خواهد بود یا سرانجام به پایانگیری کامل ملیت ها نیز منتهی خواهد شد).

همچنین لازم میدانم در اینجا مقولات اخلاق و تفکر و اندیشه را مورد توجه قرار دهم: بنظر من میتوان «اخلاق» را بمفهوم مجموعه خصلت ذهنی فرد مشتمل بر مجموعه ای از عادات و عواطف و تمایلات معین تعیین کننده چگونگی رفتار او با دیگران و نیز با خودش، «تفکر» را بمعنای کنش ذهنی فکرکردن یعنی درک کردن، شناختن، ابداع نمودن و نیز آموختن و «اندیشه» را بمعنای ماحصل نسبتاً پایدار روند تفکر- در زمینه مناسبات انسانها با یکدیگر و با موجودات ذیحیات دیگر که مورد نظر در اینجاست- دانست؛ بعلاوه باید در نظر داشت که اخلاق همچنین در تفکر بازتاب یافته و بصورت افکار، بصورت عقاید و باورها و ایده های معینی جلوه گرمیشود. به گمان من، بشری که ذیلاً میاید، اصولاً اخلاق و اندیشه انسان بلحاظ چگونگی اشان بنابر جایگاه اجتماعی او، که بصورت منفعت و مصلحت یا نیاز یا اجبار یعنی مجبورشدن او تجلی پیدا میکند، شکل میگیرند. در اینجا مقصود من از «جایگاه اجتماعی» عبارت از موقعیت انسانها در روابطشان با یکدیگر و با طبیعت در مجموع آن است. جایگاه معین اجتماعی انسان حاصل مرحله معین تکامل تاریخی اوست و این یک از یک سو بر سطح معین تکامل رابطه بشر با طبیعت و از سوی دیگر بر درجه معین تکامل روابط اجتماعی او دلالت دارد. اخلاق و اندیشه انسان بنا بر اقتضاء جایگاه

اجتماعی او که بصورت اشکالی از نفع و صلاح یا نیاز یا اجبار نسبتاً پایدار او متجلی میگردد تعیین میبندد؛ جایگاه اجتماعی، بطور کلی، مقدم بر همه جایگاه اقتصادی و آنگاه جایگاه های فرهنگی و سیاسی را شامل میشود. همچنین میتوان گفت که خواست و نیاز مادی و معنوی انسان توسط جایگاه اجتماعی او معین میگردد.

جایگاه اجتماعی انسان عرصه های مختلف زندگی مادی و معنوی او را تعیین می بخشد و بر این پایه اشکال مختلف مصلحت و منفعت یا نیاز یا اجبار او و در تطابق با اینها اخلاق و اندیشه او شکل میگیرد. فی المثل کارگران بنا بر جایگاه اجتماعی خود در جامعه سرمایه داری در وهله نخست دارای مصلحت و منفعت معینی در برابر بورژوازی میگردند و بعلاوه تحت برخی شرایط و موقعیت های نسبتاً پایداری که در نتیجه آن جایگاه اجتماعی در رابطه با زندگی روزمره آنها در حیطه شخصی یا در خانواده یا در رابطه با افراد دیگر و غیره برایشان بوجود میاید اشکال خاص دیگری نیز از نفع و صلاح یا نیاز یا اجبار پیدامیکنند و در تطابق با اینها خصائل اخلاقی و گرایشات فکری معینی در آنان شکل میگیرد.

اگرچه اخلاق و اندیشه انسان بر مبنای جایگاه اجتماعی او شکل میگیرند بدین معنا که چگونگی جهت گیری اشان در قبال انسانها و موجودات ذیحیات دیگر بستگی به چگونگی این یک دارد لیکن درعین حال هستی بالنسبه مستقلی از آن بخود میگیرند و امکاناً دراین هستی مستقل خود که ممکن است متعلق به گذشته ها یا دوران حاضر باشند از طریق آموزش و تلقین و غیره و بخصوص در دوره کودکی از افرادی به افرادی دیگر - حتی امکاناً در تضاد با اقتضاء جایگاه اجتماعی و لذا منفعت و مصلحت آنان- انتقال میابند. همچنین لازم به توضیح است که هستی بالنسبه مستقل اخلاقی و فکری انسان در سیر تحول و پیشرفت زندگی مادی و معنوی او امکاناً بلحاظ کیفی تحول و تکامل پیدامیکند یعنی هم تعمیق و ارتقاء میابد و هم دامنه گسترده تری از دیگران (همنوعان و موجودات ذیحیات دیگر) را دربرمیگیرد. و دیگر اینکه پاسخگوئی به نیازهای اخلاقی و فکری که بمفهوم تأمین آسایش و خشنودی معین روحی است درعین حال خود بخشی از منفعت معنوی انسان بعنوان شکلی از اقتضاء جایگاه اجتماعی او را تشکیل میدهد؛ دارنده هر نوع اخلاق و اندیشه، آسایش و خشنودی روحی اش بخشاً با تأمین تمایلات اخلاقی و فکری اش تحقق پیدا میکند. از اینجا دیده میشود که اخلاق و اندیشه انسانی بقدرکافی تعالی یافته، بنظر من در صورت جلب توجه اش به ستمگری بر حیوانات، با این ستمگری نیز در تضاد قرار میگیرد بگونه ایکه بطور واقعی نسبت به آن معترض میگردد؛ افراد دارای چنین اخلاق و اندیشه، نیاز معنوی اشان، آسایش روحی و آسودگی وجدانشان همچنین در اعتراض علیه این ستمگری و در پایانگیری آن تأمین میشود.

منفعت و نیاز انسان که بوسیله جایگاه اجتماعی او تعیین میابد ممکن است بیشتر یا کمتر ستمگرانه و نانسانی یا غیرستمگرانه و انسانی باشد و درنتیجه اخلاق و اندیشه

بعنوان بازتاب های معین آن چنین خواهند بود. منفعت یا نیاز در هر مورد معین مستقیماً تنها بر نفع و صلاح یا نیاز معین افراد معینی هر چند معمولاً بصورت بالنسبه پایدار و دائمی ولی در قبال افراد خاص دیگر یا موجودات ذیحیات احساسمند دیگر معینی دلالت دارد و چنین منفعت یا نیاز افراد مزبور محسوب میشود و امکاناً بمثابه نفع یا هدفی مشخص در مقطعی مشخص تحقق میابد یا نمیباید و غیره اما خصوصیت ویژه اخلاق و اندیشه برخاسته از منفعت یا نیاز اینست که جهت گیری اخلاقی و فکری هم نسبتاً دائمی بوده و هم بالنسبه همگان را مشمول خود قرار میدهد؛ فی المثل منفعت یا نیاز طبقه کارگر در قبال بورژوازی - که منفعت یا نیازی عادلانه و برابری گرایانه است- بر نفع و صلاح یا نیاز افراد کارگر در برابر بورژواها دلالت مینماید ولی عدالت خواهی و برابری طلبی نشأت یافته از این منفعت یا نیاز- که قبل از همه در نزد افراد کارگر بوجود میابند- بمثابه ویژگی های اخلاقی و فکری افراد بالنسبه دائمی و نسبتاً معطوف به عموم افراد و همگان و نیز شاید سایر موجودات ذیحیات میباشند یا مثلاً منفعت ناعادلانه و استعمارگرانه بورژوازی در قبال طبقه کارگر اخلاق و اندیشه استعمارگرایانه و برتری خواهانه و سلطه جویانه را- طبعاً قبل از همه در افراد سرمایه دار و بورژوا و وابستگانشان- بوجود میاورد که بالنسبه در هر موردی هرکس و هر موجود ذیحیات را مشمول خود قرار میدهند یا مثلاً مصلحت عینی مادر در رابطه با کودک خرد سال محبوبش مبنی بر مواظبت و رسیدگی دلسوزانه و مهربانانه نسبت به او در حد خود موجب تکوین خصائل اخلاقی شفتت و مهربانی میگردد که بالنسبه دارای خصلت دائمی و عمومی یعنی همیشگی و معطوف به همگان(همه انسانها و امکاناً سایر موجودات ذیحیات) میباشند و غیره و غیره. باید متذکر شوم که چند نمونه ای که من از چگونگی تکوین خصائل اخلاقی و گرایشات فکری افراد بر مبنای جایگاه اجتماعی اشان مثال زدم نمونه هائی نسبتاً ساده بودند درحالیکه بسیاری از موارد باید حالات پیچیده ای داشته و تحلیل آنها دشوارتر باشد.

البته اینکه اخلاق و اندیشه انسان درتحلیل نهائی بازتاب اقتضاء جایگاه اجتماعی اوست بدین معنا نیست که خصوصیت اخلاقی یا فکری هر فرد انسان لزوماً منطبق با نفع و صلاح یا نیاز فردی و بالفعل اوست بلکه بدین معناست که هر اخلاق یا اندیشه ای بر مبنای یک منفعت یا نیاز یا اجبار معین گروهی یا نوعی متعلق به انسانهای معینی شکل گرفته است و طبعاً ممکن است بر حسب تغییر آن تغییر نماید و بهر حال از جانب خود و بسهم خود رفتار آنان را تعیین می بخشد؛ و نیز ممکن است اخلاق و افکار افرادی بیشتر یا کمتر بنحوی و به شکلی بیانگر و منطبق با منفعت یا نیاز افرادی دیگر باشد یعنی امکان دارد که مثلاً افراد بطور بالفعل دارای چنان خصوصیت اخلاقی یا فکری باشند که با منفعت یا نیاز خاص و واقعی خود آنان مطابقت نکند و غیره.

تفاوت بین اخلاق ها و عقاید و باورها و ایده ها تنها بر مبنای تفاوت های اساسی و بزرگ در جایگاه اجتماعی افراد و لذا در منفعت یا نیاز یا اجبار آنان مثلاً تفاوت های بین

طبقه کارگر و بورژوازی ایجاد نمیشود بلکه تفاوت‌های فرعی یا فردی در جایگاه و موقعیت و لذا در منفعت یا نیاز یا اجبار آنان نیز موجب پیدایش تفاوت‌های فرعی یا فردی اخلاقی و فکری در میان افراد اساساً دارای جایگاه و موقعیت و منفعت یا نیاز یکسان میگردد مانند تفاوت‌های اخلاقی و عقیدتی که بدینگونه در بین اقشار و گروه‌بندی‌های مختلف طبقه کارگر یا در بین افراد این طبقه وجود میابد؛ وانگهی انتقال خصائل اخلاقی و عناصر فکری از افرادی با جایگاه و منفعتی اساساً متفاوت به افرادی دیگر فی‌المثل از خرده بورژواها یا بورژواها به کارگران نیز به گوناگونی و پیچیدگی اخلاقی و فکری بیشتر میافزاید.

بعلاوه باید توجه نمود که جایگاه اجتماعی انسان- که تعیین بخش خواست یا نیاز مادی یا معنوی اوست- تنها منافع و مصالح یا احتیاجات مادی او را تعیین نمیکند بلکه منافع و مصالح یا احتیاجات معنوی او- که بطور خلاصه به ارضای نیازهای روحی و آسایش و خشنودی روحی منتهی میشود- را نیز متعین مینماید. دیگر اینکه اگرچه هم اخلاق‌مندی و هم تفکر مقدماتاً از خصایص طبیعی و ژنتیکی ارگانیسم انسان محسوب میشوند اما- تا آنجا که من میدانم- در تطابق با جایگاه معین اقتصادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی او شکل گرفته و بر این اساس خصلت و جهت‌گیری معینی میبندد؛ شرایط و روابط معین اقتصادی انسان- که بیانگر سطح معین موقعیت او در قبال طبیعت و درجه معین تکامل تاریخی او است- جایگاه او در عرصه‌های مادی و معنوی و از اینجا منفعت و مصلحت یا نیاز و یا اجبارهای او را تعیین می‌بخشد و بر این مبنا چگونگی و جهت‌گیری اخلاقی و فکری او را معین میسازد. و البته نیاز به گفتن نیست که این اخلاق و افکار نیز از سوی خود و بسهم خود متقابلاً شرایط و جایگاه اجتماعی انسان را معین مینمایند یعنی در روند حفظ یا تغییر آن بطور موثری نقش ایفاء میکنند و عیره.

بالاخره در این ارتباط لازم است به موضوع «اخلاق گرایی» و «منفعت گرایی» بمثابة دو گرایش مغایر و متضاد با هم اشاره کنم. در این مقولات روشن است که مقصود از اخلاق، اخلاق انسانی و مقصود از منفعت، یک نفع بلاواسطه و ملموس مغایر با آن اخلاق می‌باشد. و بهر حال تبعیت فرد از این منفعت و نه اخلاق انسانی مغایر با آن یا بالعکس، در هر حالت، بیانگر نوع معین اخلاق یا موضع‌گیری اخلاقی یا به بیان دیگر رفتار او در رابطه اش با دیگر انسانها و یا موجودات ذی‌حیات دارای احساس درد ورنج است. اما دیده میشود که این موضوع بکلی دیگری بوده و نظر من بشرحی که بیان نمودم مبنی بر شکل‌گیری اخلاق و اندیشه در تطابق با منفعت بمثابة شکلی از اقتضای جایگاه اجتماعی را رد نمیکند.

بنابراین در جوامع طبقاتی که در آنها گروه‌بندی‌های طبقاتی و تقسیم‌بندی‌های ملیتی گوناگونی و لذا منفعت‌ها و مصلحت‌ها و نیازها و اجبارهای مختلف و گوناگونی وجود دارد، اخلاق‌ها و اندیشه‌های گوناگونی- که بدرجات مختلفی غیرانسانی یا

انسانی هستند- وجود پیدامیکند. با تحقق جامعه واحد جهانی کاملاً بدون طبقات و لذا با امحاء کامل تمامی ابعاد مادی و معنوی تعلقات طبقاتی و ملی و قومی انسانها و لذا با تحقق برابری واقعی و کامل در جایگاه اقتصادی و اجتماعی آنان و بر این مبنا آزادی اجتماعی واقعی و کامل آنان، اخلاق ها و اندیشه های گوناگون هم سرانجام جای خود را به اخلاق و شیوه تفکر نسبتاً واحد کاملاً انسانی خواهند داد که محتوای آن نیک خواهی واقعی برای همگان در وسیع ترین مفهوم ممکن آن یعنی شامل تمامی انسانها و همه سایر موجودات ذیحیات واقعاً دارای احساس درد و رنج میباشد. در آنزمان این اخلاق و شیوه تفکر واحد کاملاً انسانی بر مبنای هیچگونه نفع و صلاح یا نیاز و یا اجبار گروهی یا فردی مغایر با منفعت و مصلحت و نیاز همگانی قرار نداشته و بلکه بیانگر نفع و صلاح و نیاز همگان در کاملترین مفهوم ممکن آن است، همگانی که تا آنجا که تنها به انسانها مربوط میشود دیگر دارای آنچنان ساختار و نظام روابطی و مناسباتی هستند که دچار هیچگونه تضادها و تناقضات درونی نمی باشند و دارای آنچنان منفعت و مصلحت و نیاز مشترک واحد و غیر ستمگرانه و انسانی هستند که تنها در اخلاق و اندیشه کاملاً انسانی بازتاب میابد و لذا در آنزمان دیگر هرچه بیشتر تنها اینگونه اخلاق و اندیشه وجود پیدامیکند.

دست کشیدن قطعی بشریت از اعمال ستم بر حیوانات زمانی تحقق پیدا میکند که اولاً او در سیر تکامل روابطش با طبیعت به آن مرحله یا جایگاه بالائی رسیده باشد که بتواند بدون هیچگونه بهره برداری و استفاده از حیوان و صرفاً با استفاده از مواد گیاهی و معدنی و کاربرد تکنیک های بسیار پیشرفته وسائل معیشتی خود را با کیفیت مطلوب تولید و فراهم نماید یعنی آن پایه مادی ای که این ستمگری را ایجاب میکرد ضرورت وجودی خود را از دست بدهد و ثانیاً به آن سطح یا جایگاه عالی از تکامل اخلاقی و فکری دست یافته باشد که دیگر ستم بر حیوان را بطور واقعی و قطعی نفی نماید. این دو شرط و بویژه دومی که نقش تعیین کننده تری ایفاء مینماید در مرحله معین بسیار بالائی از تکامل اقتصادی و اجتماعی و معنوی انسان که من فکر میکنم قاعدتاً باید همان جامعه کمونیستی جهانی آتی باشد متحقق خواهد گردید.

به ادامه مطلب بازگردیم: بنظر من میتوان گفت که درمیان حمایت کنندگان از حیوانات برداشت های مختلفی از مقوله «حمایت از حیوانات» بدین شرح وجود دارد: برداشت انسانیت گرایانه، برداشت طبیعت گرایانه، برداشت زیست محیطی و غیره. بین این برداشت های مختلف طبعاً تفاوت ها و تضادهائی وجود دارد. بنظر من تنها برداشت انسانیت گرایانه میتواند بطور واقعی و کامل برضد ستمگری بر حیوانات باشد و بدینسان از آنها حمایت کند و حتی تا طرح و تعقیب خواست واقعی پایان دادن به ستم جانوران گوشتخوار بر حیوانات گیاهخوار پیش رود. برداشت طبیعت گرایانه تنها تا آن حد از حیوانات حمایت میکند که این حمایت از لحاظ حفظ و بقاء طبیعت و حیات طبیعی و حیات وحش، در همین وضع کنونی و موجود پر از سببیت و کشتار گری

اشان، موردنیاز است. برداشت زیست محیطی نیز حمایت و طرفداری اش از حیوانات تنها تاحدی و ازجهاتی است که ضرورت حفاظت از محیط زیست و سالم نگاهداشتن این محیط از نقطه نظر منافع ومصالح بشر ایجاب میکند. تنها حمایت از حیوانات انسانیت گرایانه عبارت از حمایت راستین و واقعی از آنها بمثابه موجودات ذیحیات واقعاً دارای احساس درد و رنج و حمایت از آنها بخاطر خودشان است. تنها این نوع حمایت از حیوانات بطور واقعی و کامل انگیزه و محتوای انسانی دارد و انواع دیگر یا بکلی فاقد انگیزه و محتوای انسانی و یا اینکه این انگیزه و محتوا در آنها بسیار ضعیف میباشد. و من فکر میکنم که حمایت کنندگان رادیکال و راستین حیوانات دارای برداشت انسانیت گرایانه و کسانی که بطور نسبتاً سطحی و محدود از حیوانات حمایت میکنند عموماً دارای التقاطی از برداشت های انسانیت گرایانه و زیست محیطی یا طبیعت گرایانه میباشدند.

بنظر من حمایت کننده راستین و واقعی از حیوانات کسی است که دروهله نخست دارای این سه خصوصیت باشد: ۱- علاقه و همدردی و حمایت او نسبت به حیوانات انگیزه و مضمون انسانی و اخلاقی داشته باشد؛ ۲- در راه حمایت از حیوانات شیوه زیست گیاهخواری بویژه گیاهخوای کامل را درپیش گیرد؛ و ۳- به کشتار حیوانات گیاهخوار توسط جانوران گوشتخوار نیز واقعاً معترض باشد. و این بر مرحله پیشرفته ای از نگرش انسانیت گرایانه از حمایت از حیوانات دلالت دارد. عموماً پس از سه شرط مزبور است که چگونگی و میزان فعالیت شخص در حمایت از حیوانات مطرح میگردد. البته درعمل ممکن است شخص با این فعالیت آغاز کند و آنگاه زودتر یا دیرتر دارای این سه خصوصیت گردد. همچنین باید درنظر داشت که بخصوص در صف فعالین سازمانها و انجمن های حمایت از حیوانات امکاناً افرادی هم هستند که گیاهخوار کامل یا گیاهخوار نبوده ولی با این وجود فعالیت عملی سودمند و قابل توجهی برای کمک به حیوانات و در جهت تقلیل درد و رنج و ستمکشی آنها انجام میدهند؛ اینگونه کسان اکثراً در زمره حمایت کنندگان نسبتاً سطحی و محدود از حیوانات قرار میگیرند که اما خیلی فعال و اهل عمل هستند.

اما نگرش و برخورد نسبت به مسئله ستم بر حیوانات درنزد آیین ها و ایدئولوژی ها و درمیان عموم افراد بشر: ایدئولوژی های مدرن مانند لیبرالیسم، ناسیونالیسم، مارکسیسم و غیره عموماً نسبت به امر ستمگری بر حیوانات و ستمکشی و زجرکشی آنها کاملاً بی اعتناء و بی تفاوت هستند و میتوان گفت که این ستمگری را دراساس آن کاملاً عادی و مجاز میدانند و لذا از این حیث سخت دچار نانسانیت و خویشتن پرستی بشری میباشدند. ایدئولوژی های مذهبی کهن، که امروزه هم البته بیشتر در اشکال جدید بازسازی شده درمیان عموم مردم بیش و کم بطور وسیعی معتقد و طرفدار دارند، مانند اسلام و یهودیت و مسیحیت، اساساً و معمولاً حیوانات را چون اشیاء و وسائلی درخدمت و دراختیار انسان می نگرند بطوریکه وی هرگونه که بخواهد میتواند با آنها

رفتار کند و بدینگونه ستمگری بر حیوانات را عادی و مجاز می‌شمارند؛ و نه تنها معتقدات و احکام و آموزش های اصلی و اولیه مربوطه این ادیان بلکه نحوه زیست عموم پیروان کنونی آنها و برخی مراسم «قربانی» کردن و کشتن حیوانات که توسط این پیروان انجام می‌گیرد موید این امر است. آیین های بیش و کم خرافی کهن دیگر مانند کنفوسیانیسم و تائوئیسم و شینتو- که اولی و دومی در چین و سومی در ژاپن رایج هستند- نیز نسبت به ستمکاری بر حیوانات بی اعتناء و بی تفاوت میباشند. لیکن آیین های قدیمی هم بوده اند که علیه ستم انسان بر حیوانات واقعاً معترض بوده و موضع گیری کرده اند مانند بودیسم اولیه- و نه لزوماً پیروان کنونی آن- و مزدکیسم.

بطور اختصار باید بگویم که البته بودیسم اولیه باوجودیکه به خدا و خدایان تقریباً معتقد نیست و یک آیین باصطلاح اخلاقی محسوب میشود ولی اساساً مبتنی بر نوعی تفکر ایده آلیستی و خرافی است و بعلاوه با نظام اجتماعی طبقاتی برای انسانها مخالفتی ندارد و تنها عنصر یا جنبه انسانی و مترقی آن عبارت از توجه واقعی به ستمگری انسان بر حیوانات و موضع گیری علیه این ستمگری است که آنطور که من میدانم بویژه بصورت منع کشتن حیوانات و لذا منع خوردن گوشت در آن تجلی میابد. بودیسم اولیه در تداوم بعدی خود تحولاتی پیدا میکند و به فرقه ها و جریانهای چه بسا خرافی تر و بدون آن عنصر مترقی آن تقسیم میشود. مقصود من از «مزدکیسم» عبارتست از آیین و جنبش مزدکیان که در اواخر سده پنجم میلادی در ایران آزمان بوجود آمد و آنطور که من میدانم، در حمایت از حیوانات، کشتن آنها و خوردن گوشت را منع میکرد.

همانگونه که فوقاً اشاره شد با کمال تأسف مارکسیسم و جهان بینی کمونیستی نیز نسبت به امر ستمگری بر حیوانات کاملاً بی تفاوت و بی اعتناء و سخت دچار نا انسانیت است. بطور کلی مارکسیسم درزمینه روابط انسان با موجودات ذیحیات دیگر بشدت دچار نگرش خویشتن پرستی نوعی بشری و انسان مداری بوده و سایر موجودات ذیحیات و حیوانات را بمثابة صرف چیزهایی درخدمت و دراختیار انسان می نگرد. من سابقاً بویژه در کتاب «درباره چند مسئله تنوریک» (مقاله «ستم بر حیوانات و پیشرفت های علمی») نگرش و برخورد مارکسیسم درمورد مسئله ستم بر حیوانات را مورد بررسی قرار داده ام و مطالعه این مقاله را در این زمینه برای خواننده لازم میدانم.

تا آنجا که من اطلاع دارم «کمونیست ها»، بهرحال درتطابق با جهان بینی مارکسیسم ، علی العموم نسبت به ستمگری بر حیوانات کاملاً بی اعتناء و بی تفاوت هستند و اگر هم بندرت فردی یا جریانی درمیان آنها دیده شود که دراین زمینه توجهی نشان داده و علیه این ستمگری معترض باشد و باصطلاح از حیوانات حمایت کند، قاعدتاً باید این اعتراض و حمایت درحدی ناچیز و محدود باشد مثلاً مانند حمایت از حیوانات مورد خواست حزب کمونیست کارگری ایران که چیزی بسیار غیر بنیادی و محدود و سطحی

میباشد و میتوان گفت همانند قوانین دولتی حمایت از حیوانات در کشورهای سرمایه داری پیشرفته کنونی است که در آنها درحالیکه ستم بر حیوانات اساساً همانند سایر نقاط جهان در اشکال گوناگون و در ابعاد بسیار وسیعی همچنان ادامه دارد اما در این چارچوب برخی قوانین فوق العاده غیر موثر و سطحی و محدود هم باصطلاح در حمایت از حیوانات و درباره چگونگی رفتار با آنها وضع شده است. باید بطور عمیق و بنیادی و همه جانبه به امر حمایت از حیوانات فکر و برحورد کرد و بخصوص خواستار پایان دادن بنیادی و کامل به ستمگری بر حیوانات بود و چنین چیزی حمایت از حیوانات بمعنای راستین و واقعی است و تا آنجا که من میدانم تاکنون در جهان مارکسیست و کمونیستی که بطور اساسی و جدی علیه اعمال ستم بر حیوانات اعتراض و موضع گیری و فعالیت کرده باشد یا اصلاً دیده نشده یا اینکه فوق العاده نادر بوده است.

نامناسب نیست در اینجا به تلویزیون سوپریم مستر (Supreme Master TV) که گرداننده و رهبر فکری آن خانم چینگ های (Ching Hai) میباشد نیز اشاره کنم: برنامه های این تلویزیون معمولاً در راستای حمایت از حیوانات و همچنین حفاظت از محیط زیست تبلیغ و روشنگری میکند. این برنامه ها صرفنظر از اینکه نسبت به ستمگری جانوران گوشتخوار نسبت به حیوانات گیاهخوار توجه و اعتراض ندارند بهرحال از حیوانات دربرابر اعمال ستم انسان بر آنها حمایت مینمایند و این کاری انسانی و مثبت و ضروری است. روشنگری و تبلیغات برنامه های مزبور در حفاظت از محیط زیست نیز رویهمرفته مثبت و مفید است. اما متأسفانه این برنامه ها دو ایراد بزرگ و اساسی دارند: نخست اینکه در آنها شدیداً اعتقاد به مذهب و خرافات مذهبی و حمایت از مذاهب و عقاید و آداب و سنن خرافی دیده میشود و دوم اینکه آنها با نظام طبقاتی سرمایه داری و رژیم های بورژوائی رویهمرفته مخالفت یا مخالفت اساسی ندارند. بنظر میاید که این ایرادهای اساسی برنامه های این تلویزیون ممکن است حمایت آن از حیوانات و تبلیغات و آگاهی دهی های آن در این راستا را به لوٹ بکشد و درمورد امر حمایت از حیوانات سوءتفاهم ایجاد نماید. لیکن باید توجه داشت که ما در زندگی بطورکلی در موارد زیادی در افراد یا جریانها با آمیزه و التقاطی از صحیح و مثبت و ناصحیح و منفی مواجه هستیم و باید بتوانیم این جنبه های متضاد را از یکدیگر تشخیص دهیم و متمایز کنیم و لذا باید جنبه های انسانی و مثبت و صحیح این تلویزیون را از جنبه های منفی و نادرست آن متمایز نمود و دچار سوءتفاهم نشد.

حال نگرش و برخورد عموم انسانها در جوامع کنونی نسبت به مسئله ستم بر حیوانات را مورد توجه قراردهیم:

عموم افراد بشر و عموم مردم بیشتر یا کمتر در انجام و پیشبرد کار بغایت نانسانی و خود پرستانه و بیرحمانه ستمگری بر حیوانات، کشتن آنها، بهره کشی از آنها، رنج و زجر دادن آنها، صدمه زدن به آنها و غیره شریک و سهیم میباشند. از آن سرمایه دار

که بخاطر کسب سود بیشتر و پیشبرد امور کسب و کار خود به اعمال هر نوع ظلم و جنایت نسبت به حیوانات دست میزند، تا آن کارگر خرف شده نائسان و جنایت پیشه که بی خیال در کشتار گاه کار میکند، تا آن آدم سنگدل و عاری از عاطفه انسانی که راحت در آزمایشگاه حیوانات را شکنجه میدهد و زجرکش میکند، تا آن باصطلاح شکارچی بی عاطفه و جنایتکار که در دشت ها و جنگل ها و کوه ها حیوان های بیگناه و معصومی چون آهو و گوزن را میکشد، تا آن شخص خرف شده و بیرحم که بی خیال و راحت در اسطبل های زندان مانند و بسیار وحشتناک باصطلاح پرورش و نگاهداری حیوانات کار میکند، تا... و تا... و تا عموم افراد بشر که بطور عادی و بی خیال و راحت محصولات حیوانی یعنی گوشت و شیر و لبنیات و تخم مرغ و عسل و فرآورده های آزمایش شده بر روی حیوانات را مصرف میکنند و از چرم و پوست و پشم و محصولات دیگر حیوانی و از خدمات بدست آمده بااستفاده ظالمانه از حیوانات و غیره استفاده مینمایند، همه و همگی بدرجات مختلف در امر ستمکاری و جنایتکاری انسان بر حیوانات مشارکت دارند و بدین خاطر مقصر و مسئول هستند. این است نقش جاری و عملی عموم انسانها و همه طبقات و اقشار و گروههای اجتماعی در جوامع کنونی.

معدالک در همین جوامع کنونی اکثریت مردم درعین حال بطور بیش و کم ناچیزی نسبت به اعمال ستم بر حیوانات معترض بوده و دارای خواست رفع ظلم و ستم بر آنها میباشند. متأسفانه این اعتراض و خواست آنان آنقدر قوی نیست و انگیزه آنقدر قوی ندارد که بتواند بر خواست و علاقه اشان به مصرف و استفاده از فرآورده های حیوانی و محصولات بدست آمده با استفاده از حیوان غلبه کند و عموماً توسط این خواست و علاقه مهار شده است. در این زمینه اخلاق و عواطف انسانی عموماً در آنان بقدر کافی رشد نیافته و تحت انقیاد خواست و علاقه مادی مزبور و در مواردی شاید تحت انقیاد عادت دیرینه و بی توجهی و نا آگاهی آنان قرار دارد. افراد بشر در این زمینه عموماً به یک تحول اساسی اخلاقی و عاطفی و فکری نیاز دارند تا اینکه وجدانشان واقعاً بیدار شود و تا اینکه آنچنان علیه ظلم و ستم بر حیوانات معترض شوند که از آن خواست و عادت و علاقه خود دست بکشند و خواستار پایان دادن بنیادی و کامل به این ظلم و ستم گردند و آنرا عملی سازند. و چنین تحولی من فکر میکنم که با کمال تأسف نه اکنون تحت اوضاع و احوال جوامع کنونی و موجود بلکه در جامعه ایکه در آن، در نتیجه تحولات انسانی ایده آلی که در شرایط و مناسبات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی صورت گرفته، هرگونه ستمگری و نابرابری و انقیاد و اجبار در روابط بین خود انسانها رخت بر بسته و ریشه کن شده و لذا زمینه مادی و اجتماعی رشد و تکامل و تعالی واقعی عموم افراد بشر بلحاظ معنوی و فکری و اخلاقی و عاطفی فراهم شده است میتواند انجام پذیرد. و البته تأکید میکنم بدون اینکه ذره ای بخواهم این نظر کاملاً صحیح را نفی کنم که هر فرد باید از هم اکنون و از همین حالا کوشش نماید که علیه ستمگری بر حیوانات به خود توجه دهد و اعتراض و موضع گیری کند و در این راستا

شیوه زیست خود را به گیاهخواری تغییر دهد و فعالیت و مبارزه کند. جامعه کاملاً انسانی و مطلوب فوق الذکر که در آن آنچنان رشد و ارتقاء اخلاقی و فکری در همه افراد بشر صورت گیرد که در نتیجه منجر به پایان دادن بنیادی و کامل ظلم و ستم انسان بر حیوانات گردد، با توجه به ایده ها و جنبش های کنونی نوید دهنده نظام اجتماعی دیگر ، بنظر میاید که قاعدتاً باید جامعه امکاناً در آینده تحقق پذیر جهانی کمونیستی واقعی عاری از هرگونه طبقات و تعلقات و تبعات آن (مانند مذهب، ملیت، دولت، امور سیاسی، امور نظامی، امور پلیسی، امور قضائی، جنگ، خشونت، نابرابری بین زن و مرد و غیره و غیره) باشد. بنظر من قاعدتاً تنها در چنین جامعه ای و تحت چنین نظام اجتماعی است که جریان فوق العاده گسترده و بغایت ناانسانی و ظالمانه و جنایتکارانه استفاده از حیوان میتواند بطور بنیادی و کامل در زندگی بشر پایان پذیرد و باکمال تأسف نه در جوامعی چون جوامع موجود. در جامعه کمونیستی کاملاً انسانی آتی درعین حال آنچنان پیشرفت های علمی و تکنیکی صورت خواهد گرفت که تولید محصولات جانشین فرآورده های حیوانی صرفاً از مواد گیاهی و کاربرد روشهای عدم استفاده از حیوانات فوق العاده توسعه و تکامل و تعالی خواهد یافت بگونه ایکه منجر به بی نیازی کامل انسان از هرگونه اسفاه و بهره برداری از حیوان و لذا هرگونه اعمال ستم بر حیوان خواهد شد و این پایه مادی مستقیم امر پایانبگیری بنیادی ستمگری انسان بر حیوانات را تشکیل خواهد داد و مهمترین انگیزه در تحقق بخشیدن به آن همان تعالی اخلاقی و معنوی انسانها خواهد بود. و در دوران انتقال و گذار به جامعه کمونیستی مزبور یعنی در جامعه سوسیالیستی نیز قاعدتاً باید روند پایان گیری بنیادی ستم انسان بر حیوانات آغاز گشته و تداوم یابد و بخشاً و شاید تماماً به سرانجام برسد (متذکر میشوم که من سابقاً در نوشته هایم روند پایانبگیری کامل و قطعی ستم انسان بر حیوانات را مربوط به دوران جامعه سوسیالیستی تا قبل از تحقق جامعه کاملاً کمونیستی دانسته ام).

اما در این نظر یا امیدواری من قبل از همه این ایشکال اساسی بچشم میخورد که همانگونه که قبلاً بیان گردید، مارکسیست ها و کمونیست های لاقفل تاکنونی و کنونی در تطابق با جهان بینی مارکسیستی لاقفل تاکنونی عموماً خواست و آرمانی برای پایان دادن بنیادی به ستمگری بر حیوانات نداشته و ندارند و چنین چیزی از خود نشان نداده و نمیدهند و بلکه از این لحاظ بطور آشکار دچار خویشتن پرستی بشری و فاقد انسانیت و بسیار عقب مانده و بی اعتناء و پرت بوده و هستند. بالین وجود من فکر میکنم که، هر آنچه اکنون کمونیست ها باشند ، تحقق جامعه سوسیالیستی و سپس کمونیستی، البته بمعنای راستین و واقعی که مورد نظر من است ، طبعاً و بطور ناگزیر حیات معنوی و اخلاق و شیوه تفکر عموم افراد بشر و همگان را در راستائی واقعاً انسانی آنچنان دگرگون خواهد ساخت و آنچنان ارتقاء خواهد بخشید که احتمالاً منجر به پایان گیری بنیادی و کامل ستم بر حیوانات نیز خواهد شد.

۲- ضرورت گیاهخواری

هر فرد که در مورد ستمگری بر حیوانات وجدانش واقعاً بیدار و لذا نسبت به این ستمگری واقعاً معترض گردد، نخستین وظیفه ای که برای خود قائل میشود قاعدتاً عبارتست از در پیش گرفتن شیوه زیست گیاهخواری. زیرا لااقل او بنابر ندای وجدان و احساس انسانی اش دیگر نمی تواند خود شخصاً در اعمال ستم بر حیوانات و در انجام رفتارهای بغایت نانسانی با آنها مشارکت داشته باشد و با اتخاذ شیوه تغذیه و زیست گیاهخواری میکوشد حداقل خودش فرداً تا آنجا که امکان دارد در کار ستمگری بر حیوانات شرکت نکند. تا آنجا که من میدانم، برای کسانی که در حمایت از حیوانات گیاهخوار میشوند، گیاهخواری قبل از همه چنین مقصودی را دنبال میکند و امکاناً اهداف دیگری چون بیان اعتراض خود علیه این ستمگری و ابراز همدردی با حیوانات و بسهم خود گام برداشتن در راه پایان دادن به این ستم و غیره را نیز دربردارد.

واضح و بدیهی است که ستم انسان بر حیوانات زمانی میتواند از طریق توسعه گیاهخواری پایان پذیرد که تمام افراد بشر و همگان و آنهم بطور کامل گیاهخوار شوند و چنین چیزی علی الخصوص کمال مطلوب و غایت آرزوی معترضین علیه ستمگری بر حیوانات میباشد؛ و گیاهخواری تعداد بالنسبه معدودی از افراد بر امر پایانگیری ستم انسان بر حیوانات مستقیماً تأثیری یا تأثیر مهمی ندارد. اما کسی که در حمایت از حیوانات و بدلیل اعتراض نسبت به ستمگری بر آنها گیاهخوار میشود نمیتواند گیاهخوار شدن خود را موکول و منوط به گیاهخوار شدن همگان نماید. او که واقعاً احساس انسانی اش رشد کرده و وجدانش بیدار گشته یا از قبل چنین بوده است دیگر نمیتواند خود شخصاً در این ستمگری سهیم باشد و بدین نحو آنرا تأیید و حمایت کند و میخواهد بسهم خود و حتی الامکان از شرکت در انجام آن اجتناب و علیه آن اعتراض نماید و در راه پایان دادن به آن اگر هم بطور فردی و بی نهایت ناچیز گام بردارد. مهمترین و مطمئن ترین نشان مبنی بر اینکه شخص واقعاً مخالف ستم انسان بر حیوانات و معترض به آن میباشد عموماً همین روش درپیش گرفتن شیوه زیست گیاهخواری و بالاتر از همه گیاهخواری کامل است.

فرد معترض نسبت به ستمگری بر حیوانات علاوه بر اتخاذ شیوه زیست گیاهخواری امکاناً در همین چارچوب جوامع موجود هم بطور انفرادی یا از طریق همکاری با گروههای حمایت از حیوانات بمنظور کمک به این موجودات تحت سلطه و ستم انسان و کاهش درد و رنج آنها به فعالیت و مبارزه می پردازد و طبعاً باید چنین کند؛ وظیفه انسانی و اخلاقی چنین فردی در جوامع کنونی قبل از همه در پیش گرفتن شیوه زیست

گیاهخواری و بویژه گیاهخواری کامل و آنگاه فعالیت و مبارزه در راه کمک به حیوانات و کاستن از درد و رنج آنهاست. این فعالیت و مبارزه همچنین میتواند در راستای پایان دادن بنیادی و قطعی به ستمگری بر حیوان مشتمل بر فراهم آوردن پیش شرط ها و پیش زمینه های فکری یا اجتماعی یا علمی و تکنیکی لازم برای این پایانگیری باشد، مانند فعالیت تئوریک و ترویجی و تبلیغی در این جهت یا مبارزه سیاسی جهت انجام آن تحولات و دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی که امکاناً برقراری نظام اجتماعی ای را در پی دارند که در آن بطور مشخص پایان دادن بنیادی و کامل به ظلم و ستم بر حیوانات نیز مطرح و ضروری میگردد یا مانند پیشبرد آگاهانه تدارک علمی و تکنولوژیک لازم جهت تکامل بخشیدن به کیفیت و تنوع محصولات گیاهی و بدینطریق جایگزین نمودن مواد صرفاً گیاهی برای محصولات حیوانی و غیره.

بطور کلی آدمها بدین خاطر انواع گوشت و شیر و لبنیات و تخم مرغ و عسل میخورند که طعم و مزه اینها مورد علاقه اشان است، وگرنه بدون اینها و تنها با محصولات گیاهی هم میتوان بطور راحت گذران کرد و بعلاوه فرآورده های گیاهی بلحاظ سلامتی نیز رویهمرفته از محصولات حیوانی بهترند؛ آنان بدین خاطر از وسائل چرمی و لباسهای پشمی و پارچه ها و فرش های ابریشمی و خز و غیره استفاده میکنند که اینها برایشان جالب تر و زیباتر است، وگرنه تنها با محصولات غیر حیوانی و ساخته شده از مواد مصنوعی یا پنبه و کتان و غیره نیز میتوان بطور راحت زندگی کرد؛ بدین خاطر محصولات آزمایش شده بر روی حیوان را بی خیال و راحت مورد مصرف یا استفاده قرار میدهند که تهیه اینها برایشان سهل و آسان بوده و تهیه فرآورده های تولید شده با روشهای جایگزین آزمایش روی حیوان قدری مشکل و نیز قیمت این فرآورده ها بیشتر است و غیره.

افراد بشر بخاطر لذت و خوشی و آسایش محصولات مختلف حیوانی یا آزمایش شده بر روی حیوان را مورد مصرف و استفاده قرار میدهند و دیگر به اینکه این محصولات چگونه و بازاء اعمال چه ظلم و ستمی بر حیوانات بدست میابند عموماً توجه ندارند و فکر نمیکند. این لذت و خوشی و آسایش بازاء اعمال ستم در ابعاد فوق العاده وسیع و دهشتناک بر حیوانات، بازاء کشتار آنها و بهره کشی از آنها و تحمیل درد و رنج و زجر بر آنها و غیره تأمین میشود و لذا واقعاً خصلت ظالمانه و نانسانی دارد. البته این طبیعی است که هر فرد بدنبال آسایش و رفاه و خوشی باشد اما مطلقاً و بهیچوجه نه بازاء اعمال ستم بر دیگران یعنی انسانهای دیگر و سایر موجودات ذیحیات دارای احساس درد و رنج. باید تا حداکثر امکان پذیر از مصرف یا استفاده از هر نوع محصول و فرآورده حیوانی یا بدست آمده با بهره گیری از «خدمات» حیوان یا آزمایش شده بر روی حیوان خودداری و اجتناب نمود. در این رابطه به این نکته هم اشاره کنم که این استدلال که جانوران صرفاً گوشتخوار برای بقاء خود چاره و راه دیگری جز خوردن گوشت ندارند اما انسان واقعاً میتواند تنها با محصولات گیاهی تغذیه و بسنده

کند در جای خود نادرست نیست. وانگهی در شأن انسان، که دارای یا خواهان اخلاق و مرام انسانی است، نیست که به موجودات ذیحیات دیگر ستم کند.

افراد در حمایت از حیوانات ممکن است فقط در حد عدم مصرف یا استفاده از محصولاتی که از کشتن حیوانات بدست میآید مانند انواع گوشت و چرم بسنده کنند و لذا بدین ترتیب تنها علیه کشتار حیوانات و زجرهایی که آنها امکاناً در جریان پرورش و نگهداری جهت بزرگ و فریه شدن بمنظور تولید گوشت و چرم و پوست میکشند اعتراض نمایند و بدینگونه شیوه زیست گیاهخواری کامل را در پیش نگیرند. البته کشتن حیوانات همانطور که قبلاً گفته ام معمولاً بالاترین و بدترین ستمگری نسبت به آنها محسوب میشود و الویت داشتن اجتناب از مصرف یا استفاده از محصولات بدست آمده از کشتن آنها معمولاً نادرست نیست و بعلاوه در ارتباط با حیواناتی که برای تولید شیر یا تخم مرغ مورد بهره کشی قرار نمیگیرند مانند گاو نر و خوک و اسب و خرگوش و ماهی و طیور نر و گوسفند و بز و شتر نر و غیره حاکی از حمایت تقریباً کامل از حیوانات میباشد. ولی کشتن حیوانات و شرکت داشتن یا نداشتن در این کشتار تنها محدود به عمل مستقیم کشتن نمیشود و بلکه بشرحی که ذیلاً بیان داشته ام بطور مستقیم یا غیرمستقیم به امر تولید شیر و تخم مرغ نیز مربوط میگردد. از این گذشته ضرورت عدم مشارکت در کار بهره کشی از حیوانات و تحمیل درد و رنج و زجر که در این ارتباط بر آنها اعمال میشود نیز کاملاً مطرح است. وانگهی عدم شرکت در کار تحمیل زجر و شکنجه بر حیوان یا زجرکش کردن او در آزمایشگاه در جریان آزمایش بر روی او ضرورت کامل دارد و غیره.

کسی که تنها از مصرف یا استفاده از محصولاتی که از کشتن حیوانات بدست میآیند مانند گوشت و چرم خودداری میکند ولی همچنان شیر و لبنیات و تخم مرغ مصرف مینماید نیز از دو طریق در امر کشتار حیوانات شرکت دارد. یکی اینکه گاوهای شیرده و مرغ های تخم گذار را همینکه از شیردهی یا تخم گذاری بیافتند میکشند و گوشت و پوست یا گوشت و پر و غیره آنها را بمثابه حاصل این کشتار معمولاً میفروشند. درآمد بدست آمده از این فروش درواقع از هزینه تولید و بنابراین بهای فروش شیر یا تخم مرغ تولیدشده توسط گاوها و مرغ ها کاسته میشود و درنتیجه مصرف کننده نهائی شیر و لبنیات و تخم مرغ با قیمت کمتر و با پرداخت پول کمتر این فرآورده ها را خریداری میکند. یعنی مصرف کننده بویژه شیر و لبنیات و تاحدودی تخم مرغ از طریق پرداخت پول کمتر برای خرید این محصولات در امر کشتن این حیوانات- که بخش بسیار بزرگی از مجموع حیواناتی باصطلاح مفید و اهلی را تشکیل میدهند- ذینفع بوده و از آن سود می برد و لذا در کار این کشتار و در دفاع و حمایت از آن دخالت و مشارکت دارد. بدیهی است که این موضوع نه تنها درمورد دامداری ها و مرغ داری های اصطلاحاً صنعتی بلکه درمورد گاوداری ها و مرغ داری های غیرصنعتی و سنتی و غیره یعنی درمورد هر نوع نگاهداری گاو شیرده یا مرغ تخم

گذار صدق میکند.

این موضوع در مورد گذشته ها و حتی از زمانیکه بشر دامداری را ابداع نموده تاکنون نیز در اساس خود صادق است و امکاناً تنها در شکل متفاوتی بروز میافته است. زیرا در گذشته ها که تولید شیر و تخم مرغ تماماً یا بیشتر نه برای فروش بلکه برای مصرف مستقیم انجام میگرفته، گوشت بدست آمده از کشتن حیوان قبلاً شیرده یا تخم گذار بسهم خود جای شیر و لبنیات و تخم مرغ مورد مصرف را میگرفته و کمبود آنرا جبران میکرد است؛ بعلاوه کسانی که از طریق خرید و فروش یا مبادله محصول، شیر و لبنیات و تخم مرغ بدست میآورده اند وضعی از این جهت مانند عموم مردم عصر حاضر داشته اند. بطور کلی چه در زمان حاضر و چه در گذشته ها اگر حیوان شیرده یا تخم گذار را نمی کشتند و او را تا آخر عمر طبیعی اش نگاه میداشتند در اینصورت قیمت شیر و لبنیات و تخم مرغ برای خریدار و مصرف کننده آنها بمراتب زیاد تر میبود و یا برای نگاهدارنده حیوان کار و زحمت خیلی بیشتری ایجاد میشد. موضوع مورد نظر اگرچه در عصر حاضر در مقیاس جهانی عمدتاً در مورد گاوهای شیرده و مرغ های تخم گذار ولی امکاناً در مورد ماده شتر یا گاو میش یا گوسفند یا بز شیرده یا دیگر طیور تخم گذار و غیره نیز بیشتر یا کمتر مصداق پیدا میکند.

پس نیمه گیاهخواران یا اصطلاحاً گیاهخواران یعنی کسانی که در حمایت از حیوانات از مصرف یا استفاده از فرآورده های بدست آمده از کشتن حیوان خودداری میکنند (والبته منظور افرادی است که واقعاً و تماماً خودداری میکنند) نیز از این طریق از کشتار حیوانات شیرده یا تخم گذار حمایت مینمایند.

طریق دیگر اینست که فی المثل در بیشتر یا خیلی از کشورها در جریان تولید مثل و پرورش مرغ های تخم گذار جوجه های نری که همراه با جوجه های ماده از تخم بیرون میآیند یعنی جوجه های نر یک روزه را فجیعانه میکشند و از بین می برند و لذا مصرف کنندگان تخم مرغ اگر هم از خوردن گوشت مرغ اجتناب کنند بدینگونه خواه نا خواه در مسئولیت کشتار این جوجه ها شرکت داشته و آنرا تأیید و حمایت میکنند. یا فی المثل در جریان تولید شیر، که گاوهای ماده را بطور مصنوعی آبستن میکنند و همیشه آبستن نگاه میدارند، بسیاری از گوساله های تازه دنیا آمده را بقتل میرسانند و لذا کسی که شیر و لبنیات مصرف میکند اگر هم از خوردن گوشت و استفاده از چرم خودداری کند خواسته یا ناخواسته برای کشتن این گوساله ها نیز مقصر و مسئول میباشد؛ در اینمورد فقط در روشهای سنتی و طبیعی و غیرصنعتی نگاه داری گاوها ممکن است گوساله های تازه دنیا آمده را اصلاً نکشند یا در موارد خیلی کمتری از بین ببرند و این یکی از دلایلی است که بسیاری از نیمه گیاهخواران معترض به ستم بر حیوانات تنها شیر و لبنیات و همچنین تخم مرغ تولید شده بروشهای طبیعی و سنتی را مصرف میکنند.

باید توجه داشت که در شرایط جوامع کنونی و شرایط مشابه دیگر اگر هم بفرض

تمامی افراد بشر از خوردن گوشت و استفاده از چرم و غیره تماماً دست بکشند ولی همچنان شیر و لبنیات و تخم مرغ مصرف کنند باز هم علی القاعده مثلاً گاوهای شیرده و گوساله های نر متولد شده و مرغ های تخم گذار و جوجه های نر را خواهند کشت چونکه نگهداشتن آنها تا پایان عمر طبیعی اشان بلحاظ باصطلاح اقتصادی مقرون به صرفه نیست و در نتیجه قاعدتاً باز هم کشتار حیوانات- هر چند به تعداد خیلی کمتری- وجود خواهد داشت و برای حیوانات کشته شده تفاوتی ندارد که از گوشت و اجزاء بدن آنها بشر استفاده میکند یا نمیکند. در این رابطه شاید فرض شود که در آنصورت در عین حال امر حمایت از حیوانات آنچنان رشد خواهد یافت که نگاهداری البته مناسب حیوانات شیرده یا تخم گذار و کودکان متولد شده نر تا پایان عمر طبیعی اشان بازاء افزایش فوق العاده زیاد مثلاً ده یا بیست برابر قیمت های شیر و لبنیات و تخم مرغ رایج خواهد گشت؛ ولی من فکر میکنم که چنین فرضی، که در عین حال حکایت از محدود شدن بسیار وسیع تعداد کنندگان معمولی این فرآورده ها میکند، با شرایط واقعی چنین جوامعی تطابق نداشته و واقعیت یافتنی نخواهد بود. البته اصلاً فرض اول من هم مبنی بر عدم مصرف یا استفاده از محصولات بدست آمده از کشتن حیوانات توسط همگان در شرایط چنین جوامع، بنظر من، واقعیت نیافتنی است لیکن بلحاظ تفهیم چگونگی موضوع میتوان به آن استناد نمود.

وانگهی نفس بهره کشی از حیوانات بمنظور تولید شیر و تخم مرغ و درضمن آن تحمیل درد و رنج و زجر فراوان بر آنها- که در پاره ای از موارد از کشتن آنها هم برایشان بدتر است - بهیچوجه نمیتواند و نباید مورد بی توجهی و بی اعتنائی یا تأنید و حمایت کسانی باشد که از حیوانات حمایت میکنند و نسبت به ستمگری بر آنها معترضند. بطور کلی چه در رابطه با تولید شیر و تخم مرغ و چه گوشت و غیره، بمنظور صرفه جویی اقتصادی و بالابردن بار آوری کار و افزایش سود سرمایه دار دامدار یا درآمد خرده دامدار و خرده کشاورز و پایین آوردن بهای کالای تولید شده، بویژه در دامداری های بزرگ و باصطلاح صنعتی، حتی الامکان با آنچنان روشهایی حیوانات را پرورش داده و نگهداری مینمایند که در نتیجه بیشترین و بدترین آزار و درد و رنج و زجر بر آنها اعمال میشود.

زجرهایی که گاو شیرده باخاطر همیشه در اسطبل بودن و بطور ناخواسته و مصنوعی آبلستن شدن و همیشه آبلستن بودن و جداشدن بچه هایش از او و چه بسا کشته شدن این بچه ها و غیره تحمل میکند توصیف ناپذیر است؛ آزارها و زجرهایی که بخصوص بر مرغ های تخم گذاری تحمیل میگردد که همیشه داخل قفس های بسیار تنگ نگهداری میشوند بی نهایت دهشتناک است. ناگفته نماند که در روشهای طبیعی و سنتی تولید شیر و تخم مرغ نسبت به روشهای صنعتی، که امروزه در اکثر کشورها عمده تولید این محصولات را شامل میشوند، آزار و زجری که بر حیوان تحمیل میگردد معمولاً خیلی کمتر است اما نفس بهره کشی از حیوانات همچنان بقوت خود باقی است و غیره.

بنابراین در حمایت از حیوانات، نیمه گیاهخواری کفایت نمیکند و گیاهخواری کامل لازم است. البته نیمه گیاهخواری بمعنای واقعی نسبت به گوشتخواری و همه چیزخواری گامی اساسی و بزرگ در جهت حمایت از حیوانات و اعتراض علیه ستمگری بر آنها محسوب میشود ولی باید این اقدام را با درپیش گرفتن شیوه زیست گیاهخواری کامل تکمیل نمود. نیمه گیاهخواری یا اصطلاحاً گیاهخواری بمعنای اجتناب کامل از مصرف یا استفاده از محصولات حیوانی است که مستقیماً از کشتن حیوانات بدست میآید مانند هر نوع گوشت و چرم و خز و پر و فیلم و غیره در هر شکل و یا آمیخته به هرگونه فرآورده. اما گیاهخواری کامل عبارتست از خودداری کامل از مصرف یا استفاده از هر نوع محصول و فرآورده حیوانی که لذا علاوه بر محصولات بدست آمده از کشتن حیوانات، فرآورده هائی چون شیر و لبنیات و تخم مرغ و عسل و پشم و ابریشم و غیره را نیز به هر شکل و بهر اندازه دربرمیگیرد (توضیح اینکه عسل و ابریشم بترتیب توسط زنبور عسل و کرم ابریشم تولید میشوند که حیواناتی تکامل نیافته و بسیار ابتدائی محسوب میگردند لیکن لاقلاً اینکـه با توجه به آنچه قبلاً درباره مسئله احساس درد و رنج در نزد اینگونه حیوانات گفته شد- مصرف عسل و استفاده از ابریشم اجتناب ناپذیر یا چاره ناپذیر نیست و عدم مصرف و استفاده از آنها کاملاً شدنی و امکان پذیر است و لذا کاملاً میتوان از بهره کشی از این دو گونه حیوان و تصاحب فرآورده های آنها که در جریان آن همچنین آنها را آزار میدهند و میکشند اجتناب کرد). بعلاوه گیاهخواری کامل نسبت به نیمه گیاهخواری لاقلاً با توجه بیشتر و بطور موثرتری به امر عدم مصرف یا استفاده از محصولات آزمایش شده بر روی حیوان برخورد میکند.

در اینجا باید به این نکته توجه نمود که در شرایط جوامع کنونی که عموم مردم گوشتخوار و همه چیز خوار هستند، متأسفانه گیاهخواری کامل هم هنوز بمعنای اجتناب مطلق از مصرف یا استفاده از محصولات حیوانی نیست، بمعنای عدم مصرف یا عدم استفاده مطلق از این فرآورده ها نیست و بلکه بمعنای اجتناب یا عدم مصرف و عدم استفاده تا حد اکثر امکان پذیر است. زیرا هنوز مواردی وجود دارد یا ممکن است بوجود آید که برای شخص گیاهخوار کامل نیز مصرف یا استفاده نکردن از محصول حیوانی یا آزمایش شده روی حیوان امکان پذیر نباشد. فی المثل در مواردی که شخص بهنگام بیماری نمیتواند از مصرف یک داروی دارای محصول حیوانی یا آزمایش شده روی حیوان یا از گرفتن عکس با فیلم- که از موادی از بدن حیوان کشته شده درست میشود- از اعضاء بدنش خوداری کند؛ یا مثلاً مواردی که برای شخص عدم استفاده از چسب و سریش درست شده از اجراء بدن حیوان کشته شده و بکار رفته در صنایع کاغذ و چوب یا قابل استفاده بصورت نوارچسب یا چسب مایع امکان پذیر نیست؛ یا مثلاً در صورت بستری شدن شخص در بیمارستان یا گرفتار شدن او در زندان شاید نتواند تغذیه گیاهخواری کامل خود را بطور درست رعایت کند؛ یا مثلاً ممکن است

محصولات گیاهی مورد مصرف شخص از مزارع یا باغهای بدست آید که در کشت و کار آنها از کودهای حیوانی که نوعی محصول حیوانی محسوب میشوند استفاده میگردد و غیره.

پس اعتراض افراد علیه ستمگری بر حیوانات و عدم مشارکت آنها در این ستمگری- از طریق اتخاذ شیوه زیست گیاهخواری- در شرایط جوامع کنونی تنها میتواند تا حد اکثر امکان پذیر انجام گیرد و تنها در صورتی میتواند بطور مطلق باشد که تمام انسانها و همگان و آنها بطور کامل دیگر از مصرف یا استفاده از حیوان و محصول حیوانی و فرآورده تولید شده با آزمایش بر روی حیوان دست بکشند. چونکه در اینصورت است که برای نفع واقعی هر نوع استفاده و بهره برداری از حیوانات چاره جوئی و برای آن بدیل و جایگزین غیرحیوانی و گیاهی یا شیمیائی و معدنی و غیره ایجاد میشود. اما طبیعی و بدیهی است که در شرایطی مانند شرایط جوامع کنونی نیز تا آنجا که امکان دارد یعنی تا حد اکثر امکان پذیر هر فرد باید بطور واقعی و عملی علیه ستمگری بر حیوانات اعتراض نموده و در این ستمگری مشارکت نکند یعنی قبل از همه گیاهخوار (به انگلیسی vegetarian) و گیاهخوار کامل (vegan) شود. وانگهی، بلحاظ وزن و عدم رعایت گیاهخواری در نزد گیاهخوار کامل، میتوان گفت که حداکثر امکان پذیر در اینجا علی العموم بمعنای اکثریت کاملاً قریب به اتفاق است و تنها موارد کاملاً استثنائی و بالنسبه نادر که واقعاً اجتناب ناپذیرند را دربر نمیگیرد. باید شیوه زیست گیاهخواری کامل را در پیش گرفت. من خودم گیاهخوار کامل هستم؛ از وقتی که بطور واقعی نسبت به وضعیت حیوانات و ستمکشی آنها توجه کردم و علیه ستم بر حیوانات معترض شدم، شیوه زیست گیاهخواری کامل را در پیش گرفته ام.

البته مقصود من از گیاهخواری کامل تنها در راستای حمایت از حیوانات و اعتراض علیه ستم بر آنهاست اما بهر حال این شیوه زیست در رابطه با مقابله با تخریب محیط زیست نیز ممکن است اتخاذ شود. زیرا دامداری ها با آن وسعت و انبساط که امروزه وجود دارند در آلودن و تخریب محیط زیست بطور قابل توجهی موثرند. فی المثل آنگونه که یک گزارش سازمان ملل متحد (FAO) در سال ۲۰۰۶ بنام «سایه بلند احشام» در این زمینه بیان میدارد، بخش بزرگی از تولید گازهای گلخانه ای که موجب گرمایش زمین با پیامدهای مخرب و زیانبار آن میگردد توسط دامداری ها بخصوص گاوداری های موجود در جهان صورت میگردد (بویژه از دستگاه گوارش دامها بهنگام عمل هضم غذا و تاحدودی از مدفوعات آنها گاز صادر میشود). طبق این گزارش، سهم دامداری ها در تولید این گازها خیلی بیشتر از مجموع وسائل نقلیه در جهان میباشد. بعلاوه جهت ایجاد چراگاه برای دام ها جنگلهای زیادی را از بین می برند و همچنین آبهای زیر زمینی در اثر نفوذ فضولات دامها آلوده و خراب میشوند و غیره.

از این گذشته، باید توجه نمود که شیوه تغذیه گیاهی از تغذیه پرورش گوشتخواری و همه چیز خواری رویهمرفته سالمتر و بلحاظ سلامتی بهتر است. کاملاً بر خلاف

برخی تصورات عامیانه و غیرواقعی و واهی که گویا غذاهای گیاهی به تنهایی از لحاظ تأمین مواد مورد نیاز بدن ناکافی بوده و نمیتوانند سلامتی فرد را تأمین کنند، چنانکه تجربه گیاهخواران نشان میدهد و کارشناسان تغذیه نیز رویهمرفته آنرا تأیید میکنند تنها با مصرف غذاهای گیاهی ولی مناسب و متنوع، تمامی پروتئین، مواد معدنی، ویتامین ها و سایر مواد مورد نیاز بدن تأمین میشود و هیچ نیازی برای مصرف فرآورده های حیوانی باقی نمیماند؛ و آنطور که من میدانم، نظرباینکه ویتامین B12 معمولاً در مواد گیاهی وجود ندارد و میکرو ارگانیزم های حامل این ویتامین که بر روی گیاهان زندگی میکنند در شیوه های مدرن زراعت در اثر استفاده از کودهای شیمیایی تاحد زیادی نابود میشوند، فقط ممکن است گیاهخوار کامل دچار کمبود این ویتامین شود که دراینصورت میتوان آنرا بصورت اضافه(و حتی الامکان آن نوعی را که فاقد هرگونه محصول حیوانی است) مصرف نمود. عموم مواد و فرآورده های خوراکی حیوانی و بویژه بیشتر انواع گوشت گرچه ممکن است دارای خواصی هم باشند ولی مضار بعضاً زیادی دارند، درحالیکه فرآورده های غذائی گیاهی که خواص و فوائد بسیاری دارند عموماً فاقد چنین مضاری هستند. اگرچه مقصود من از ضرورت گیاهخواری و گیاهخواری کامل فقط و تنها بخاطر حمایت از حیوانات و برای اعتراض علیه ستمگری بر آنها میباشد و نظرم اینست که مسئله سلامتی باید تا آنجا که برای شخص مقدر است تحت الشعاع آن قرار گیرد اما بهرحال این شیوه تغذیه خوشبختانه بلحاظ سلامتی نیز از گوشتخواری و همه چیز خواری بهتر است.

همچنین باید توجه داشت که پزشکان و متخصصان و کارشناسان تغذیه، از آنجا که خودشان عموماً نسبت به ستمکشی و درد و رنج و مرگ حیوانات بی اعتناء و نیز از آنجا که عموم مردم همه چیزخوار هستند، معمولاً به جنبه انسانی و اخلاقی انتخاب فرآورده های گیاهی یا حیوانی و لزوم جایگزینی مواد حیوانی با گیاهی در زمینه تغذیه یا درمان توجه ندارند و در این جهت تلاش و پژوهش بعمل نمیآید؛ و بموقع درمان بیماران هم پزشکان بطور بی تفاوت چه محصولات حیوانی و چه گیاهی را بعنوان غذا یا داروی مورد نیاز آنها توصیه یا تجویز مینمایند مثلاً چنانچه پزشکی خوردن ماست را به دلیلی برای یک بیمار درعین حال معترض به ستمگری بر حیوانات لازم تشخیص دهد دیگر به امر جایگزین کردن ماست با یک فرآورده گیاهی مناسب و سازگار توجه و دراین باره چاره جوئی نمیکند و فقط بر لزوم خوردن ماست اصرار میورزد. درحالیکه امروزه لاقول در زمینه درمان و پزشکی کار تولید جایگزین های گیاهی یا معدنی برای محصولات حیوانی معمولاً باید شدنی و بالنسبه آسان باشد.

نظرات و توصیه ها و تجویزات اخیر و جدیدتر متخصصان مربوط به تغذیه که بطورپرآکنده و دراینجا و آنجا و بطورمستقیم یا باواسطه از طریق رسانه ها و نشریات و غیره اعلام میشوند رویهمرفته فوائد فراوان غذاهای گیاهی و رجحان فرآورده ها و خوراکی های گیاهی بر حیوانی و کفایت آنها از نظر تأمین مواد موردنیاز بدن را تأیید

میکند و بر مضرات غذاهای حیوانی یعنی اینکه احتمال ابتلاء به بیماری‌ها و ناخوشی‌های مختلف مربوط به تغذیه را افزایش میدهند تأیید می‌گذارند. من در اینجا فقط میتوانم به چند کتاب فارسی شامل «فوائد گیاهخواری» نوشته صادق هدایت بویژه فصل پنجم، «کتاب راهنما در باره حقوق حیوانات» (نوشته دیوید کارلز - هامار، ترجمه محمد مسعود پور) بویژه نکات ۴ و ۹، و «اسرار خوراکیها» نوشته پروفیسور غیاث الدین جزایری اشاره کنم. باید متذکر شوم که مطالب مندرج در این سه کتاب و در تارنمای ذیلاً معرفی شده ممکن است از نقطه نظر ضرورت گیاهخواری کامل در حمایت از حیوانات و امر اعتراض علیه ستم بر حیوانات ایرادات و خطاهائی هم داشته باشند لیکن بلحاظ توضیح فوائد و خواص خوراکیهای گیاهی و - چنانکه ذیلاً آمده است - توضیح اینکه انسان بلحاظ طبیعی گیاهخوار میباشد رویهمرفته صحیح و سودمند هستند.

تا آنجا که من اطلاع دارم، انسان بلحاظ طبیعی یعنی از حیث خصوصیات طبیعی اعضاء بدنش اگر نه کاملاً لاقلاً بیشتر گیاهخوار محسوب میشود؛ اعضاء بدن او از لحاظ طبیعی برای تغذیه با مواد گیاهی تناسب و تطابق لاقلاً بیشتری دارند و بیانگر آن هستند که او لاقلاً بیشتر موجودی گیاهخوار بوده و خوراک طبیعی او فرآورده‌های گیاهی است نه حیوانی؛ مثلاً ساختمان دندانها و روده و دستگاه گوارش و ترکیب بزاق دهان و ترشحات معده انسان لاقلاً بیشتر متناسب و منطبق با شیوه تغذیه گیاهی میباشد. در این زمینه برای آشنائی بیشتر از جمله میتوان به همان کتاب فوائد گیاهخواری (فصل دوم) و کتاب راهنما در باره حقوق حیوانات (نکته شماره ۱) و تارنمای «انجمن گیاهخواران ایران» www.ivegs.com («دلایل گیاهخوار بودن انسان») رجوع نمود. بدون اینکه بخواهم ضرورت باصطلاح طبیعی بودن را در همه موارد زندگی برای انسان قبول یا تأیید کنم، اما میتوان پذیرفت که تطابق طبیعی ساختمان بدن انسان با شیوه تغذیه گیاهی نیز موید آنست که گوشت و غذاهای حیوانی با ارگانیزم طبیعی او کمتر سازگاری داشته و بسهم خود میتواند موجب بیماری و عدم سلامتی برای او گردد.

بالاخره به این نکته هم اشاره کنم که نباید تصور نمود که غذاهای گیاهی بی مزه و یکنواخت و کسالت آور هستند بلکه برعکس لاقلاً امروزه میتوان غذاهای گیاهی خوشمزه و متنوع و گوناگونی درست کرد- البته در اینصورت باید وضع مالی شخص اجازه دهد و او پخت و پز خوراکیهای گیاهی را بلد باشد یا یادبگیرد و وقت کافی برای پخت و پز صرف نماید؛ و نباید تصور کرد که در شرایطی که عموم مردم محصولات حیوانی مصرف و استفاده مینمایند شیوه زیست گیاهخواری کامل یک شیوه زیست فوق العاده دشوار و مرتاضانه است، بلکه پس از گذشت زمان کافی از اتخاذ این شیوه زیست دیگر تقریباً بصورت عادت درمیآید و شخص تقریباً دیگر احساس ناراحتی و سختی نمیکند و معمولاً در اوائل تا مدتی ممکن است برخی خوراکیهای غیرگیاهی برایش جذاب و وسوسه انگیز باشد که در اینصورت او باید علیه آن قدری بردباری و استقامت به خرج دهد و نیز چاره جوئی کند. اما باز هم ناگفته نماند که در شرایطی که

عموم مردم گوشتخوار و همه چیزخوار هستند، درپیش گرفتن شیوه زیست گیاهخواری بویژه گیاهخواری کامل بهر حال ممکن است برای شخص از لحاظ صرف نظر نمودن دائمی از مصرف فرآورده های حیوانی و بعلاوه از لحاظ رابطه یا معاشرت با دیگران و غیره تا حدودی مشکلاتی ایجاد نماید که در این صورت البته او باید بخاطر امر واقعاً انسانی حمایت از حیوانات چنین چیزهائی را تحمل و در برابر آنها پایداری کند.

۳- مسئله گیاهان

دیدیم که حیوانات اساساً همانند انسان در قبال رفتار دیگران و عوامل محیطی بلحاظ جسمی و روحی درد میکشند و رنج می‌برند یا خشنود و شاد میشوند و این امر شالوده مفهوم ستمگری بر آنها و ستمکشی آنها را تشکیل میدهد؛ و دیدیم که برای امر انسانی عدم مشارکت در اعمال ستم بر آنها و اعتراض علیه این ستمگری ضروریست که بجای حیوان و محصولات حیوانی تنها از گیاهان و فرآوردهای گیاهی استفاده و بهمین اکتفاء نمود، قبل از همه به این دلیل که گیاهان برخلاف انسان و حیوانات فاقد استعداد درد کشیدن و رنج بردن یا خشنود و شاد شدن هستند. اما موضوع به همین جا ختم نمیگردد، باین معنا که از سوی برخی کسان این ادعا علم میشود که گیاهان نیز مانند انسان و حیوانات مستعد رنج بردن و درد کشیدن میباشند. از اینرو در این مبحث به بررسی و اثبات امر فقدان احساس درد و رنج در نزد گیاهان می‌پردازیم:

تا آنجا که من میدانم در مورد مسئله احساس درد و رنج در نزد گیاهان در وهله نخست دو نظریه مختلف بدین شرح وجود دارد: یکی نظریه علمی و مبتنی بر یک پایه علمی که با این استدلال که گیاهان بعلت نداشتن مغز و سیستم اعصاب مرکزی- که لازمه احساس و ادراک خود آگاهانه چون احساس درد و رنج میباشد - فاقد استعداد رنج بردن و درد کشیدن هستند و دیگری یک باصطلاح نظریه خیالیافانه و غیر علمی یا یک پندار وهم آلود که ظاهراً بعلت خطای بزرگ فکری منطقی اش در استدلال کردن معتقد به وجود استعداد مزبور در نزد گیاهان می‌باشد و در نتیجه گیاهان را از این لحاظ همانند انسان و حیوانات میداند و بنابراین استفاده از آنها که بمعنای نابود کردن یا صدمه زدن به آنهاست را نیز بمنابۀ امری نانسانی و ستمگری بر آنها محسوب مینماید. و میتوان گفت نظریه های سومی هم وجود دارند که معتقدند احساس درد و رنج در گیاهان نسبت به حیوانات کمتر است یا اینکه ما نمیدانیم که گیاهان دارای استعداد درد کشیدن و رنج بردن هستند یا نیستند، که باید گفت این نظریه ها در تحلیل نهائی به یکی از دو نظریه فوق الذکر تحویل میابند.

من ذیلاً بر اساس برخی مطالب مندرج در دو مقاله مذکور در ذیل در این زمینه به بحث می‌پردازم: یکی مقاله علمی «رستنی حساس»، مندرج در نشریه هفتگی آلمانی اشپیگل مورخ ۲ نوامبر ۱۹۹۸، نوشته Veronika Hackenbroch، که در آن بر پایه پژوهش های علمی ای که در چند دهه اخیر در مورد گیاهان انجام گرفته مسئله

بررسی میشود و دیگری مقاله «آیا گیاهان رنج می برند؟ یک تحلیل علمی» که در اصل از وبسایت انجمن گیاهخواران کامل اتریش/ www.vegan.at برگرفته شده است. آنچه ذیلاً میاید مبتنی بر مطالب این دو مقاله است که تا حدودی نیز خودم آنرا بسط داده ام. و درضمن دیدگاههایی را هم که بنحوی و کمتر یا بیشتر مابین نظریه علمی و تز غیر علمی فوق الذکر قرار دارند مورد توجه قرار داده ام. ضمناً متذکر میشوم که آنچه ذیلاً میاید بیانگر نظر قطعی من درمورد احساس درد و رنج در نزد گیاهان نیز میباشد که ممکن است قدری با آنچه سابقاً در این باره در کتابهای قبلاً منتشر شده ام بیان داشته ام متفاوت باشد:

نخست باید دانست که گیاهان دارای نوعی حواس پنجگانه (حس های بینائی، شنوائی، لامسه، چشایی و بویائی) هستند؛ و تحریکات حسی را میگیرند و بوسیله هورمون هائی که در درون اعضاء آنها جریان دارد منتقل میکنند وبالاخره نسبت به تحریکات واکنش نشان میدهند (عملکرد این هورمون ها در نزد گیاهان درواقع تا حدودی مانند عملکرد الیاف عصبی پیرامونی در انسان یا حیوان میباشد- جریان هورمونهای گیاهی در اجزاء گیاهان فقط تا حدودی جانشین بخش اعصاب پیرامونی از کل سیستم اعصاب است که شامل مغز و نخاع و اعصاب پیرامونی میباشد و در انسان و حیوانات تکامل یافته وجود دارد). گیاهان در برابر و علیه عواملی که بنحوی به اجزاء و اعضاء آنها آسیب برسانند در دفاع و حفاظت از خود عکس العمل نشان میدهند و بدین معنا دارای «غریزه» دفاع از خود و صیانت نفس میباشدند و بعلاوه گیاهان هموعان خود را درباره عوامل تهدید کننده مزبور- از طریق تراوش و پخش مواد معطر در فضا - آگاه میسازند یعنی به آنها هشدار میدهند تا در دفاع از خود برآیند. باید متذکر شوم اینکه تحریکات خارجی توسط هورمونهای گیاهی به کدام عضو یا اعضاء گیاه انتقال میابند و مکانیسم درونی ایجاد عکس العمل گیاه نسبت به تحریک خارجی چگونه میباشد، تا آنجا که من میدانم و آنطور که من متوجه شده ام ، هنوز معلوم نشده است لیکن مسلم و قطعی است که گیاه بعلت نداشتن مغز و سیستم اعصاب مرکزی قادر به ادراک و احساس خود آگاهانه تحریکات مزبور و واکنش های خود در برابر آنها نمی باشد.

گیاهان خود متوجه آنچه را که «حس» میکنند و عکس العمل هائی که نشان میدهند نیستند و فاقد ادراک خودآگاهانه از اینها میباشدند چون دارای سیستم اعصاب مرکزی) بمعنای مجموعه مغز و نخاع) که بمثابة جایگاه مادی و لازمه مادی تحقق این ادراک و احساس خودآگاهانه ضروریست نمی باشند. مثلاً همانطور که درحالت معمولی قلب یا ریه یا دستگاه گوارش در انسان کار میکند بدون اینکه انسان خود متوجه کار آنها باشد یا مثلاً همانگونه که در حالت معمولی تابش کافی نور آفتاب بر پوست بدن موجب تغییراتی بیولوژیکی در آن میگردد بدون اینکه انسان روند این تغییرات را احساس یا درک کند. انسان یا حیوان (تکامل یافته مهره دار) نسبت به تحریکات و تاثیرات عوامل محیط و واکنش خود در برابر آنها معمولاً ادراک و احساس خودآگاهانه ای دارد یعنی

این تحریکات و تاثیرات و واکنش های او نسبت به آنها در حوزه خود آگاهی او درمیآید و به ادراک خودآگاهانه او میرسد و لذا او آنها را احساس یا درک میکند. و این احساس و ادراک باصطلاح خودآگاهانه- که انواع مختلف احساس ها و ادراک ها را در برمیگیرد- بوسیله مغز و سیستم اعصاب مرکزی انجام میگیرد. مثلاً در رابطه با حواس پنجگانه، درواقع چشم و گوش تنها گیرنده هائی هستند که تحریکات عوامل محیط را میگیرند و انسان یا حیوان توسط مغز خود می بیند و می شنود و همینطور است درمورد عضوهای لامسه و چشائی و بویائی. (توضیح اینکه حیوان تکامل یافته مهره دار دارای مغز و سیستم اعصاب تکامل یافته ای میباشد که- بنابر استنباط من از پژوهشی که در این زمینه بعمل آورده ام- بنظر میآید از لحاظ ساختارهای مربوط به احساس درد و رنج یا خشنودی و نیز حواس پنجگانه با مغز و سیستم اعصاب انسان تفاوتهای بزرگی ندارند).

ولی گیاهان، بعلت نداشتن مغز و سیستم اعصاب مرکزی یا چیزهائی واقعاً جانشین آنها، مانند انسان یا حیوان نیستند و بلکه روند های باصطلاح حسی اشان و واکنش هایشان نسبت به عوامل محیط بدون اینکه به ادراک و احساس خود آگاهانه آنها درآید بطور خودبخودی درداخل بافتهای اجزاء تشکیل دهنده آنها انجام می پذیرد. حسیات و عکس العمل های گیاهان، بدون اینکه آنها خود متوجه اشان باشند و احساس یا ادراکشان کنند مثلاً ناراحت بشوند یا لذت ببرند، در اجزاء بدنشان صورت میگیرد. فی المثل در رابطه با حواس پنجگانه، آنها مانند انسان یا حیوان چیزی را نمی بینند یا نمی شنوند یا لمس یا استشمام نمی کنند یا مزه ای را احساس نمی نمایند بلکه فقط تشخیص های حاصل از عملکرد این حواس را بنحوی باصطلاح ناخود آگاهانه دارا هستند و در این رابطه بنحوی ناخودآگاهانه عکس العمل هائی نشان میدهند. یا فی المثل اینکه بعضی از گیاهان در اثر «شنیدن» آهنگ های معینی بیشتر رشد میکنند باین معنا نیست که آنها از این آهنگ ها لذت می برند یا احساس خشنودی و شادی میکنند و خوششان میآید بلکه آنها با «شنیدن» صدای این آهنگ ها بطور ناخودآگاهانه یعنی بدون ادراک یا احساس چیزی از خود واکنشی بصورت رشد بیشتر نشان میدهند. گیاهان، بعلت نداشتن مغز و سیستم اعصاب مرکزی، فاقد استعداد رنج بردن و درد کشیدن یا خشنود و شاد شدن هستند و لذا دربرابر عملکرد عوامل محیطی نه رنج می برند و درد میکشند و نه خشنود و شاد میشوند بلکه از این لحاظ مانند اجسام بیجان خنثی و بی تفاوت هستند.

انسان یا حیوان نیز بر بخش هائی از روندهای فعل و انفعالات اعضاء بدن خود مانند کار قلب یا ریه- که اگر چه کمتر یا بیشتر توسط مغز نیز کنترل و تنظیم میشوند- معمولاً و در حالت معمولی ادراک خودآگاهانه ندارد و آنها را احساس نمیکند؛ و درعین حال بر کارکرد اعضاء دیگری ادراک خود آگاهانه دارد مانند اعضاء مربوط به حواس پنجگانه که کارکردهایشان عموماً در حوزه خود آگاهی او قرار دارد و برای او قابل ادراک و احساس میباشد. اما روند هائی هم وجود دارند که دارای اعضاء

مخصوص به خود نیستند و تماماً در حیطه کارکرد مغز یا کل سیستم اعصاب (شامل مغز و نخاع و رشته های اعصاب پیرامونی) قرار میگیرند و نیز انسان یا حیوان آنها را ادراک و احساس میکند و این روندها منجمله مشتمل بر همه انواع مختلف پدیده های درد و رنج و ناراحتی و رضایت‌مندی و خشنودی و شادی است. درحالیکه نزد گیاهان تمامی انواع مختلف کارکردهائی که در داخل ارگانیسم صورت میگیرند در خارج از ادراک و احساس خود آگاهانه گیاه انجام می پذیرند و گیاه آنها را احساس یا درک نمیکند و لذا بکلی فاقد احساس درد و رنج یا خشنودی و شادی میباشد.

«خود آگاهی» یا «ادراک خود آگاهانه» موجود زنده بمعنای «آگاهی» یا «ادراک» این موجود نسبت به اموریست که بر ارگانیسم او وارد میشود یا در این ارگانیسم انجام میگیرد. خود آگاهی یا ادراک خود آگاهانه کارکردی مختص سیستم اعصاب مرکزی (همانطور که گفته شد بمعنای مجموعه مغز و نخاع) می باشد و تماماً و تنها توسط این سیستم انجام می پذیرد. سیستم مزبور پیش شرط و لازمه مادی- بیولوژیکی خود آگاهی و ادراک خود آگاهانه است. طبیعت از طریق ایجاد مغز و سیستم اعصاب مرکزی در موجود زنده به او خودآگاهی و ادراک خود آگاهانه می بخشد. لذا هر موجود زنده ای مانند گیاه که فاقد سیستم اعصاب مرکزی یا جانشین واقعی آن میباشد فاقد خود آگاهی و ادراک خودآگاهانه نیز هست. «احساس» نوعی ادراک خودآگاهانه می باشد و احساس های درد و رنج یا خشنودی و شادی بخشی از ادراک خودآگاهانه موجود ذیحیاتِ دارای سیستم اعصاب مرکزی را تشکیل میدهند و به حوزه خود آگاهی او تعلق دارند. طبیعت برای هر کارکرد معینِ ارگانیسم زنده، چه حیوانی و چه گیاهی و غیره، عضو یا اعضاء معین با ساختاری معین را تعین و ایجاد کرده است و از همین روست که فی المثل ساختار هر یک از اعضاء مربوط به حواس پنجگانه در انسان و حیوان و گیاه همانندی ها و تشابهاتی باهم دارند. عضوی که طبیعت برای عملکرد خودآگاهانه و منجمله احساس درد و رنج تعین و ایجاد نموده است عبارت از همین سیستم اعصاب مرکزی میباشد و این عضو در گیاهان بکلی وجود ندارد.

پدیده های درد و رنج و خشنودی و شادی، پدیده های بسیار پیچیده و تکامل یافته ای هستند که به حوزه عملکرد اعضاء بسیار پیچیده و تکامل یافته مغز و سیستم اعصاب مرکزی اختصاص دارند. وجود مغز و سیستم اعصاب مرکزی پیش شرط و لازمه مادی- بیولوژیکی پدیده های مزبور میباشد. درمورد دردهای جسمی اینگونه است که صدمات مکانیکی یا حرارتی یا شیمیائی یا ناشی از بیماری ها که بر اعضاء بدن وارد میشوند یا این اعضاء به آنها مبتلا میگردند بصورت تحریکاتی موثر بر رشته های معین اعصاب پیرامونی درمیآیند و به این شکل توسط این رشته های عصبی گرفته شده و به نخاع و قسمت های معینی از مغز انتقال میابند و دراینجا بصورت درد و رنج جسمی احساس میشوند یعنی به احساس و ادراک خودآگاهانه انسان و حیوان میرسند و واکنش های متناسب به آنها از اینجا تعین و آغاز میشود. و درمورد درد و رنج های

روحي- مانند رنجش و آزرديكي خاطر، احساس خوارشدگي، غم و اندوه، احساس تأسف، نگراني و تشويش، ترس و وحشت، خشم و عصبانيت، بي حوصلگي، بي طاقتي، بي قراري، ناراحتي روحي ناشي از عدم ارضاء نيازهاي طبيعي ارگانيسم و غيره - اينگونه است كه اين پديده ها بمتابه صرف عملكرد قسمت هاي معيني از مغز در برابر تحريكات معين وارد آمده بر انسان يا حيوان و بمتابه واكنش مغز در برابر اين تحريكات بوجد ميآيند و بصورت احساس درد ورنج روحي به ادراك خودآگاهانه او ميرسند. احساس خشنودي يا شادي در هر شكل و چه بمتابه نتيجه رفع درد و رنج و چه در اثر عوامل ديگر نيز بهمينگونه محصول روندهاي كاركردي مغز يا سيستم اعصاب مركزي ميباشند.

احساس درد و رنج يا خشنودي و شادي پديده اي مختص مغز و سيستم اعصاب مركزي و اينها پيش لازمه و وسيله مادي تحقق اين پديده است. طبيعت از جمله براي احساس كردن درد ورنج يا خشنودي و شادي مغز و سيستم اعصاب مركزي را در موجودات ذيحيات بوجد آورده است. هر موجود ذيحياتي كه فاقد اين پيش لازمه مادي باشد قطعاً فاقد خودآگاهي و ادراك خودآگاهانه و لذا فاقد احساس مزبور و بدین لحاظ مانند اجسام بيجان خنثي و بي تفاوت است هر چند كه بلحاظ جنبه هاي ديگري از حيات داراي زندگي و زنده ميباشد. في المثل گياهان چنين موجوداتي هستند. موجودات ذيحيات واقعاً احساسمند آن موجودات زنده اي هستند كه داراي ادراك خودآگاهانه- كه مبتني بر مغز و سيستم اعصاب مركزي است - باشند.

گياهان چيزي واقعاً مانند مغز و سيستم اعصاب مركزي ندارند و در نتيجه ادراك خودآگاهانه و منجمله احساس درد و رنج نداشته و بدین معنا احساسمند نيستند. كساني كه مدعي اند كه با آزمایش هائي كه از طريق وصل كردن يا بستن دستگهائي به گياهان انجام گرفته معلوم شده است كه آنها نيز احساسمند و داراي احساس هاي درد و رنج و غيره هستند، تآنجا كه من متوجه شده ام ، دچار اين خطاي بزرگ ميباشند كه واكنش هاي گياهان در اين آزمایش ها و نسبت به اين دستگهها را به غلط به معنای ادراك خود آگاهانه و احساسمندی آنها تعبیر کرده اند. اينگونه كسان بخصوص موارد خاصي از رشد كردن گياه را دليل احساس رضايتمندی و خشنودي از سوي آن ميدانند درحاليكه رشد كردن گياه، در هر موردی و بهر علتی كه باشد ، نشانه احساس رضايتمندی و خشنود شدن آن نيست و بالعكس رشد نكردن گياه هم، در هر موردی و بهر علتی كه باشد ، حاكي از احساس نارضايتمندی و درد و رنج از سوي آن نمي باشد؛ گياه همچگونه ادراك و احساس خود آگاهانه ندارد كه مثلاً بصورت رشد كردن يا نكردن بروز يابد يا اين رشد يا عدم رشد نشانه آن باشد؛ گياه در شرايط معين و تحت تأثير عوامل معيني رشد ميكند بدون اينكه همراه با آن احساس رضايتمندی و خشنودي و شادي نمايد.

همانطور كه آزمایش ها و پژوهش هاي علمي نشان ميدهد و قبلاً بدان اشاره شد، البته

که گیاهان تحریکات معینی از محیط را بنوعی «حس» میکنند و نسبت به عوامل اثر کننده بر آنها واکنش و در موارد معینی واکنش تدافعی نشان میدهند. اما نکته در اینست که این «حس»ها و «واکنش»ها بگونه‌ای در آنها انجام می‌پذیرد که توسط آنها بطور خود آگاهانه ادراک و احساس نمی‌شوند و بنابراین چیزی مانند ادراک و احساس و احساسمندی انسان یا حیوان در نزد آنها وجود ندارد. مقصود از ادراک خودآگاهانه و احساسمندی و احساس درد و رنج یا خشنودی و شادی چیزهای کاملاً معینی است که در نزد انسان یا حیوان وجود دارند و این چیزهای معین را نمیتوان به «حس»ها و «واکنش»های مشاهده شده از گیاهان در برخی از آزمایش‌ها نسبت داد. حس‌ها و واکنش‌های مشاهده شده در گیاه بمفهوم احساس و احساسمندی آنطور که در نزد انسان یا حیوان دیده میشود نیست بلکه بمعنای کارکرد هائی ناخودآگاهانه در درون گیاه است. آنچه که در گیاهان «حواس» پنجگانه نامیده میشود درحقیقت نوعی حواس هستند که بنابر تشابهاتی که بلحاظ ساختار و کارکرد اعضا مربوطشان با حواس پنجگانه انسان یا حیوان دارند چنین نامگذاری شده‌اند و نه اینکه تماماً و تا سطح ادراک خودآگاهانه همانند اینها باشند. درست است که گیاهان بگونه‌بکلی متفاوتی از حیوانات تکوین و رشد یافته و بافت و ساختار جسمی بکلی متفاوت از حیوانات دارند لیکن بهرحال چیزی که واقعاً همانند مغز و سیستم اعصاب مرکزی و جانشین اینها باشد ندارند و این فقدان همچنین بر فقدان ادراک خودآگاهانه و احساسمندی در نزد آنها دلالت دارد.

فقدان احساسمندی و منجمله احساس درد و رنج در نزد گیاهان را میتوان با روش دیگری از استدلال علمی بدین شرح بازگو و بیان نمود: پدیده‌های روانی یا به بیان دیگر کیفیات یا حالات ذهنی مانند عقل، فهم، آگاهی، احساس چون احساس درد و رنج و غیره همگی مستقیماً وابسته به ماده بنحو معینی «سازمان یافته» میباشند. این کیفیات یا حالات روانی محصول عملکرد ماده ایست که به شیوه معین و فوق‌العاده تکامل یافته‌ای سازمان یافته است یعنی موادی که بصورت مغز و سیستم اعصاب مرکزی درآمده یا بعبارت دیگر سازمان گرفته است. حالات روحی وابسته و منوط به ماده فیزیکی بنحو معین و فوق‌العاده سازمان یافته میباشند. عملکردهای ذهنی مانند آگاهی و درک و احساس روندهائی محسوب میشوند که از ماده‌ای که به شیوه معینی بطور بسیار پیچیده سازمان یافته بوجود می‌آیند. لذا شلید کامپیوترهای آتی با سازمانی از سخت افزار و نرم افزار بقدر کافی پیچیده و تکامل یافته به خود آگاهی و ادراک خودآگاهانه برسند. گیاهان فقط در صورتی میتوانند دارای حالات ذهنی مانند احساس درد و رنج یا خشنودی و شادی باشند که از چنان ساختاری از سازمان یافتگی ماده برخوردار باشند که واقعاً کارکردهای مغز و سیستم اعصاب مرکزی را انجام دهد، ولی چنین ماده سازمان یافته در آنها وجود ندارد. گیاهان تا این حد و اینچنین تکامل نیافته‌اند و از چنین ساختار فوق‌العاده تکامل یافته برخوردار نیستند. درست همانطور که تنفس کارکرد یک سیستم پیچیده ارگانیک بنام سیستم یا دستگاه تنفس است، خودآگاهی و ادراک خودآگاهانه نیز

کارکرد یک سیستم فوق العاده پیچیده «تبدیل اطلاعات» (بمعنای تبدیل تحریکات معین عوامل محیط بر ارگانیسم به ادراک خودآگاهانه آن) یعنی مغز و سیستم اعصاب مرکزی می باشد. و گیاهان فاقد چنین سیستمی هستند.

تز غیرعلمی و واهی و خیالگرایانه ای که معتقد است گیاهان نیز احساسمند و مستعد رنج بردن و درد کشیدن هستند اگرچه ممکن است از فرط علاقه نسبت به گیاهان ناشی شده باشد لیکن بهرحال عملاً در خدمت توجیه و تبرئه ستمگری بر حیوانات و در خدمت قاتلان و استثمارکنندگان و زجردهندگان مستقیم و بلاواسطه حیوانات جهت توجیه اعمال ستمگرانه و جنایتکارانه اشان قرار گرفته و میگیرد. اینگونه افراد به این یا آن نحو این باصطلاح استدلال را علم میکنند که چون گیاهان نیز مانند حیوانات دارای استعداد رنج بردن و درد کشیدن میباشند تفاوت نمیکند که انسان جهت ادامه زندگی و تأمین مایحتاج خود حیوانات را بکشد و استثمار کند و رنج و زجر دهد یا اینکه به گیاهان صدمه بزند و و آنها را زخمی کند یا از بین ببرد! احتمال دارد که پاره ای از اینگونه افراد صرفاً بخاطر خود فریبی و فریب وجدان خود نسبت به شرکت مستقیم اشان در کشتار حیوانات یا بهره کشی از آنها و زجر دادن آنها به این باصطلاح تز رنج بردن گیاهان و احساسمند بودن اینها متوسل میشوند.

همانگونه که قبلاً اشاره شد، در رابطه با نظریه صحیح علمی فقدان احساسمندی در نزد گیاهان و تز غیرعلمی و خیالگرایانه ای که اعتقاد دارد گیاهان نیز مانند حیوانات احساسمند هستند، برخی نظرات دیگری بوجود آمده است که به این یا آن نحو نکاتی متفاوت از هریک از نظریه و تز مزبور بیان میدارند. این نظرات هرچند بنظر من تا آن حدودیکه مغایر با نظریه صحیح علمی فقدان احساسمندی نزد گیاهان باشند نادرست و غیرقابل قبول هستند اما ممکن است برخی نکات جالب و درخور توجهی را نیز مطرح نمایند. جهت آشنائی خواننده، ذیلاً تا حدیکه من میدانم، بطور اختصار به بیان و بررسی محتویات چنین نظراتی می پردازم:

- «میتوان نزد گیاهان «احساس های» معینی را تشخیص داد. ولی بعلت فقدان سیستم اعصاب پیچیده میتوان محتمل دانست که استعداد رنج بردن و دردکشیدن آنها باندازه حیوان و انسان قوی نیست. پس اگر بشر برای ادامه زندگی باید کشتن حیوان یا گیاه را انتخاب کند، آنگاه در نتیجه کشتن حیوانات حتماً درد و رنج بیشتری ایجاد میشود و لذا باید تنها به استفاده از گیاهان بسنده نمود.»

اولین اشکال این نظر اینست که نوعی معتقد به وجود احساس های معینی چون احساس درد و رنج نزد گیاهان میباشد. این نظر نتوانسته است با پیگیری کافی علمی و فکری منطقی موضوع پی ببرد که باصطلاح احساس های موجود در نزد گیاهان چیزی بکلی متفاوت از احساس های مبتنی بر ادراک خودآگاهانه حیوان و انسان بوده و تنها شامل واکنش هایی است که بدون ادراک خودآگاهانه مانند احساس درد و رنج انجام می پذیرد. جهت درک ملموس تر موضوع میتوان گیاهان را مثلاً به دستگاه ترموستات

یا ماشین حساب یا کامپیوتر تشبیه کرد که بترتیب نسبت به تغییرات درجه حرارت، فشاردادن دکمه ها، و کلیک کردن و فشاردادن دکمه ها واکنش های معین و هدفمندی را از خود نشان میدهند بدون اینکه دارای ادراک و احساس خودآگاهانه همراه با این واکنش ها باشند؛ یا مثلاً میتوان کارکردهای واکنشی گیاه را مانند کارکرد های بعضی از اعضاء بدن چون قلب و ریه دانست که درحالت معمول بدون ادراک خودآگاهانه انسان از آنها انجام میگیرند. روشن و ساده و قطعی است که برای احساس کردن فی المثل درد ورنج، مغز و سیستم اعصاب مرکزی لازم است که گیاهان آنها یا چیزی مانند آنها ندارند. دومین اشکال این نظر آنست که اگر بنا برآن انسان باید تنها به استفاده از گیاه بسنده کند تا بدین ترتیب معضل حل و رفع شود، دراینصورت مسئله حیوانات گیاهخوار معصوم و بی گناه که از گیاهان بی احساس درد ورنج تغذیه میکنند چه میشود. سومین اشکال آن اینست که فقط کشتن حیوانات توسط انسان درنظر گرفته شده و سایر بهره برداری های ظالمانه بشر از آنها نادیده گرفته شده است و غیره.

- «اگر حالت بی نهایت غیر محتمل را در نظر بگیریم که گیاهان و حیوانات بطور برابر احساس درد ورنج دارند، در اینصورت هم در اثر خوردن گوشت گیاهان بیشتری نابود میشود تا در یک رژیم گیاهخواری. در هر واحد وزن تنها ۱۵ درصد پروتئین گیاهی به پروتئین حیوانی تبدیل میگردد و باز هم کمتر از این، چنانچه اگر درنظر بگیریم که چه مقداری از این محصول حیوانی برای تغذیه مناسب نبوده و دور انداخته میشود. مقدار فوق العده زیادی از مواد گیاهی لازم است تا مقدار محدودی گوشت تولید نمود. پس گیاهخواری کامل تنها یک شیوه زیست برای ممانعت از تحمیل مرگ و رنج و درد بر حیوانات نیست بلکه برای حفاظت از گیاهان نیز میباشد.»

باید نه تنها به گوشت بلکه به چرم و شیر و تخم مرغ و غیره هم اشاره میشد - که البته تا آنجا که من میدانم نسبت ۱۵ درصد مذکور در تبدیل پروتئین گیاهی به حیوانی نه تنها درمورد گوشت بلکه درمورد شیر و تخم مرغ نیز صدق میکند؛ به بیان دیگر برای تولید یک کالری حیوانی بصورت گوشت یا شیر و یا تخم مرغ بطور متوسط هفت کالری گیاهی مورد نیاز است. بعلاوه دراینجا حیوانات گیاهخوار معصوم و بی گناه که از گیاهان فاقد احساس درد و رنج تغذیه میکنند نادیده گرفته شده است. و بالاخره اینکه این نظر نیز نتوانسته بطور قطعی نظریه صحیح علمی فقدان احساس درد و رنج نزد گیاهان را بپذیرد.

- «اگر روزی علم ثابت کند که گیاهان نیز مستعد درد کشیدن و رنج بردن هستند آنگاه ما باید میوه خوار شویم یعنی درحالیکه از مصرف یا استفاده از هرگونه فرآورده حیوانی اجتناب نمایم درعین حال چیزی را بخوریم که گیاه خود بطور داوطلبانه بدست میدهد یا از اجزاء گیاهان مرده میاید مانند میوه ها یا مانند غلات و حبوبات بدست آمده از ساقه های گیاهان مرده ولی نه مانند سیب زمینی، پیاز، کاهو، کلم، هویج، چغندر، سبزی ها و غیره.»

اما چنانچه بفرض محال روزی چنین چیزی توسط علم ثابت شود و بویژه اگر اثبات شود که گیاهان بمیزانی برابر با حیوانات استعداد رنج بردن و درد کشیدن دارند، آنگاه مسئله و مشکل این خواهد بود که محصولاتی که گیاهان بطور داوطلبانه بدست میدهند (یعنی میوه ها که چیدن آنها کمترین درد ورنج ممکن را برای گیاه دارد) یا از گیاهان مرده بدست میابند ممکن است آنقدر نباشند که بتوانند تکافوی غذاهای مورد نیاز افراد بشر را- در صورتیکه همگان تماماً میوه خوار شوند- بدهند. و گذشته از این بشر برای ادامه زندگی به محصولات گیاهی دیگری چون داروهای گیاهی، پارچه، لباس، وسایل چوبی و ساخته شده از تخته، کاغذ، مقوا و غیره نیز احتیاج دارد و این چیزها را معمولاً نمیتوان بطریق استفاده از گیاهان مرده یا فرآورده هائی که گیاهان بطور داوطلبانه بدست میدهند تأمین نمود بلکه برای تولیدشان معمولاً باید گیاهان را قطع یا زخمی یا نابود کرد. همچنین شاید نتوان از هرس کردن گیاهان اجتناب نمود. انسان جهت ادامه زندگی خود حتماً و قطعاً به استفاده از گیاهان نیاز دارد و واضحاً برای اینکه از گیاهان استفاده نکند یعنی آنها را زخمی یا قطع یا نابود ننماید حاضر نخواهد شد که از زندگی خود بکلی دست بکشد!

بلحاظ بقاء و ادامه زندگی انسان، عدم کشتار حیوانات و عدم بهره کشی و استفاده از آنها کاملاً امکان پذیر و شدنی است لیکن عدم استفاده از گیاهان امکان پذیر نیست. « احترام به حیات»، صرفنظر از اینکه این مقوله چقدر قابل قبول و صحیح باشد، تنها در محدوده ای که ادامه زندگی بشر امکان پذیر باشد انجام شدنی است و بعلاوه قطعاً مقدم بر همه باید در مورد حیوانات انجام گیرد چونکه لا اقل اینها بطور قطعی اساساً همانند انسان دارای ادراک خودآگاهانه و احساس درد و رنج هستند. اینکه در آینده هائی نسبتاً دور شاید در اثر پیشرفت علم و تکنیک و تحولات اجتماعی امکانات جدیدی جهت میوه خواری همه جانبه (بمعنای عدم استفاده مطلق از محصولات حیوانی و تنها استفاده از مواد گیاهی به شیوه میوه خواری برای همه انواع نیازها) برای تمامی افراد بشر بوجود آید، چیزی است که من نمیتوانم درباره آن اظهار نظر کنم.

در پایان، مطالب این مبحث را بدین شرح خلاصه میکنم: گیاهان بعلت نداشتن مغز و سیستم اعصاب مرکزی ادراک خودآگاهانه نداشته و احساسند و دارای احساس درد و رنج نیستند و بنابراین بشر، بلحاظ موازین انسانی، از نظر اخلاق و مرام انسانی، کاملاً مجاز است که جهت بقاء و ادامه زیست و زندگی خود و بمنظور جایگزین کردن فرآورده های حیوانی با محصولات گیاهی از آنها استفاده و بهره برداری نماید.

۴- ستمگری در روابط بین حیوانات

ستم بر حیوانات درست است که در درجه اول از سوی انسانها و توسط انسانها اعمال میشود اما تنها به انسانها محدود نمیگردد و بلکه جانوران گوشتخوار که حیوانات گیاهخوار را میکشند را نیز شامل میشود. بلعیدن یا دریدن و بهرحال کشتن حیواناتی که خود حیوانات دیگر را میکشند و میخورند توسط جانوران گوشتخوار، بنظر من ، اعمال ستم بر آن حیوانات محسوب نمیشود چونکه آنها هم تا قبل از کشته و خورده شدن معمولاً حیوانات زیاد دیگری را کشته و خورده اند یعنی آنچه را که در تمام طول عمر خود برسر دیگران آورده اند اکنون یکبار بر سر خودشان آورده میشود؛ لیکن کشتن حیوانات گیاهخوار که از گیاهان بدون احساس درد و رنج تغذیه میکنند و لذا بر گیاهان ستم نمیکنند و معصوم و بی گناه هستند ستمگری و ستمکاری بر آنها محسوب میشود. این منطق البته در حیطه جوامع بشری و در روابط بین انسانها ممکن است انسانی و صحیح نباشد اما در قلمروی طبیعت و در مناسبات طبیعی بین حیوانات مختلف عموماً غیر انسانی نبوده و صدق میکند. زیرا ستمکاری امری ذاتی طبیعی افراد بشر نیست و میتوان یا امکان پذیر است که با شیوهای مبتنی بر آموزش و تربیت مناسب و مساعد (که البته اساساً تحت نظام اجتماعی مطلوب انجام شدنی است) آنان را بطور بنیادی و برای همیشه از ارتکاب به ستم باز داشت و بدینگونه از ستمگری آنان جلوگیری نمود ولی جانوران گوشتخوار (و لزوماً نه همه چیز خوار) جهت ادامه زندگی و بقاء حیات خود بطور تغییر ناپذیری نیاز به کشتن و خوردن حیوانات (گیاهخوار) دیگر دارند یعنی بنا بر اقتضاء طبیعت خود ذاتاً کشتارگر و لذا ستمگر میباشند و نسبت به حیوانات دیگر ستم میکنند.

کشتارگری در روابط بین خود انواع گوناگون جانوران گوشتخوار (در دریاها و خشکی ها) امری اجتناب ناپذیر است، متأسفانه چیزی نیست که بتوان از آن ممانعت نمود؛ تا آنجا که بشر کنونی میتواند تصور کند، چیزی نیست که انسان بتواند به شیوه ای و از طریقی به آن پایان بخشد به بیان دیگر بشر قادر به تغییر دادن کل طبیعت و ایجاد طبیعتی تماماً بدون کشتارگری و سببیت نیست مگر اینکه فرضاً بغیر از حیوانات گیاهخوار و همه چیز خوار گیاهخوار شونده به حیات تمامی سایر جانوران در جهان از طریق حذف فیزیکی آنها یا تبدیلسان به گیاهخوار پایان دهد یعنی آنها را به این یا آن نحو امحاء نماید که چنین چیزی شاید قابل قبول یا عملی نخواهد بود. لاقلاً بشر اعصار کنونی و تا آینده های دور در وضعی قرار دارد که قادر به پایان دادن به

تمامی کشتارگری ها در قلمروی طبیعت نیست. از این واقعیات طبیعی و عینی، بنظر من، اصل اخلاقی و مرامی بلحاظ انسانی قابل قبول فوق الذکر مبنی بر اینکه کشته شدن حیوانات گوشتخوار توسط حیوانات گوشتخوار دیگر ستمکاری بر آنها محسوب نمیشود حاصل میگردد. و البته بلحاظ اخلاق و مرام انسانی مطلوب ترین آنست که هرگونه کشتارگری و سبیت در روابط بین تمامی حیوانات در دریاها و خشکی ها پایان گیرد ولی چنین خواستی چنانکه گفتم قاعداً نباید انجام شدنی باشد. به این نکته نیز اشاره کنم که آنچه گفته شد توجیه گر کشتن جانوران گوشتخوار یا آزار رسانی به آنها از سوی افراد بشر نیست زیرا برای انسانها ملاک راهنما باید اخلاق و اندیشه انسانی باشد و آنان برای ادامه زندگی میتوانند تنها به استفاده از گیاهان و محصولات گیاهی بسنده کنند؛ انسان تنها در صورت مواجه شدن با خطر جانی یا آزار یا زیان از سوی جانوران کشتارگر و یا بخاطر نجات جان حیوانات گیاهخوار حق دارد علیه آنها اقدام و در صورت لزوم به کشتن آنها دست بزند.

اما کشتار حیوانات معصوم و بی گناه گیاهخوار توسط جانوران گوشتخوار اولاً حاکی از ستم و ستمگری بر این حیوانات است و ثانیاً در حدیست که پایان دادن به آن لاقول در عرصه خشکی برای بشر انجام شدنی و امکان پذیر خواهد بود. بشر به حکم اخلاق و اندیشه انسانی موظف است و باید به ستمگری جانوران گوشتخوار بر حیوانات گیاهخوار پایان بخشد. انسان از آنجاکه تکامل یافته ترین موجود ذیحیات و دارای اخلاق و مرام انسانی و دارای توانائی عملی مورد نیاز است، یک وظیفه بزرگ انسانی اش در قبال موجودات ذیحیات دیگر پایان دادن به ستمکاری جانوران گوشتخوار بر حیوانات گیاهخوار میباشد.

تا حدیکه من اطلاع دارم، حیوانات آبی مانند انواع ماهی ها، نهنگ، دلفین، سگ آبی، خرس آبی، شیر آبی، گاواپی، پنگوئن و غیره و حیوانات دوزیست مانند سمندر و گونه هائی از وزغ عموماً از حیوانات دیگر (اگرچه مهره دار یا بی مهره یا هردو) و بعضاً همچنین از گیاهان تغذیه میکنند و درعین حال ممکن است توسط جانوران دیگر گرفته یا بلعیده و بهرحال کشته و خورده شوند و تعداد معدودی از انواع آنها مانند تعداد کمی از انواع ماهی یا گونه ای گاو آبی گیاهخوار خالص هستند و لذا بنا بر آنچه گفته شد تنها حفاظت از اینها در برابر جانوران گوشتخوار برای بشر مطرح میباشد. حیواناتی که بطور آزاد (یعنی نه بصورت باصطلاح اهلی و تحت انقیاد انسان) بر روی خشکی زندگی میکنند در این ارتباط به دو دسته تقسیم میشوند: جانوران درنده یا بلعنده گوشتخوار (از جمله همه چیز خوارها تا آنجا که عملاً گوشتخوار نیز هستند) مانند گرگ، شیر، ببر، پلنگ، تمساح، عقاب، مار و غیره، و حیوانات گیاهخوار چون آهو، گوزن، گورخر، بزکوهی، گاومیش، خرگوش، پرنده های گیاهخوار و غیره که توسط جانوران دسته اول کشته و خورده میشوند و لذا تحت ستم آنها قرار دارند. پایان دادن به ستمگری جانوران گوشتخوار بر حیوانات گیاهخوار در عرصه خشکی طبعاً نسبت به انجام

اين كار در مورد حيوانات آبی دامنه بسيار محدود تری را دربر ميگيرد و بسيار عملی تر بنظر ميرسد و لذا انسان بايد پيش از همه جهت پايان دادن به ستمگري در روابط بين حيوانات در عرصه خشکی اقدام نمايد.

بنظر من، جهت پايان دادن واقعی به ستم جانوران گوشتخوار بر حيوانات گیاهخوار، انسان اولاً بايد بطور واقعی و بالفعل دارای خواست اين كار یعنی از انگيزه انسانی يا انسانيت و اخلاق و اندیشه انسانی لازم برخوردار باشد و ثانياً دارای توانائی عملی مورد نياز برای انجام آن باشد؛ و اين دو شرط بنظر من متأسفانه نه در جوامع موجود بلکه در يك جامعه جهانی كاملاً انسانی و بلحاظ علمی و تكنيکی فوق العاده پيشرفته ميتواند متحقق گردد و چنين جامعه ای، همانطور كه قبلاً نيز بيان داشته ام، قاعدتاً بايد جامعه كمونيستی راستين و واقعی امكاناً در آینده ها تحقق پذير باشد. در اين جامعه كاملاً انسانی و فوق العاده پيشرفته اولاً هرگونه ستم و ستمگري در شرايط زندگی و در روابط بين خود انسانها و هرگونه مناسبات ستمگرانه بين افراد بشر و حيوانات كاملاً رخت بر بسته و بدينگونه زمينه و شرايط برای ارتقاء اخلاق و اندیشه انسانی در همگان به سطحی بسيار رفيع فراهم شده و در نتيجه انگيزه و خواست همگانی برای رهائی حيوانات گیاهخوار از ستمكاری جانوران گوشتخوار نيز كاملاً رشد کرده و آماده شده و در ثانی پيشرفت های علمی و تكنيکی در راستای افزايش و ارتقاء توانائی عملی انسان برای بانجام رساندن اين كار و برای مقابله با پيامدهای احتمالی نامطلوب طبیعی و زيست محیطی آن و غيره بقدر کافی انجام پذيرفته است. در واقع آن اخلاق و اندیشه انسانی، كه خواستار پايان دادن به روابط ستمگرانه در بين خود حيوانات نيز باشد، بصورت همگانی و در معنای واقعی و بالفعل اش را انسان امكاناً در آینده ها دارا خواهد گرديد و همچنين توانائی عملی لازم برای انجام اين كار را در آینده ها بدست خواهد آورد.

بشريت زمانیکه به هرگونه ستم و نانسانيت در روابط درونی خود و در روابطش با موجودات ذیحيات ديگر یعنی در واقع حيوانات تکامل یافته پايان دهد و بدینسان به آزادی و برابری اجتماعی کامل دست يابد و در عين حال به سطح فوق العده بالائی از پيشرفت علمی و تكنيکی برسد آنگاه پيش لازمه و پيش شرط اجتماعی و معنوی و مادی ضروری جهت پايان دادن به ستم و ستمگري در روابط درونی موجودات ذیحيات بمعنای رويك كشتار گرانه و ستمكارانه ميان جانوران گوشتخوار و حيوانات گیاهخوار را احراز خواهد نمود و اين امر را بانجام خواهد رسانيد. البته ممكن است در مواردی روند پايانگيري قطعی ستم انسان بر حيوانات كمابيش همزمان و توأم با فرآيند پايان دادن به ستمگري جانوران درنده و گوشتخوار بر حيوانات گیاهخوار صورت گيرد ولی اين امر بمعنای نفی اولی بمثابه پيش لازمه و پيش شرط دومی نيست.

پايانگيري كامل و قطعی ظلم و ستم در جهان یعنی در حيطه مناسبات بين انسانها و بين آنان و حيوانات و حتی الامكان بين خود حيوانات دارای اين سه ركن به هم مربوط

تشکیل دهنده یک کلیت است که بدین شرح صورت میگیرد: پایان دادن به ستم و نانسانیت در روابط بین انسانها بطور اختصار از طریق پایان بخشیدن به همه و هرگونه مناسبات طبقاتی و تعلقات و تبعات آن در قلمروی زندگی بشر انجام می پذیرد. رهایی حیوانات از ستمگری انسان بطور خلاصه از طریق رشد و ارتقاء اخلاقی و معنوی بشر بر بستر یک نظام اجتماعی واقعاً و تماماً انسانی از یک سوی و رشد و ارتقاء امکانات مادی او جهت جایگزینی واقعی محصولات حیوانی با محصولات صرفاً گیاهی فوق العاده تکامل یافته و رشد و بکارگیری تنها روشهای عدم استفاده از حیوان از سوی دیگر انجام میگیرد. و پایان دادن به ستمگری جانوران گوشتخوار بر حیوانات گیاهخوار بطور اختصار از راه نوعی امحاء جانوران مزبور و مقابله با پیامد های احتمالی طبیعی و زیست محیطی آن تحقق می پذیرد.

جانوران ستمگر گوشتخوار تا آنجا که ممکن است یعنی لاقل در عرصه خشکی باید امحاء یابند تا ستمگری و ستمگشی ای که ایجاد مینمایند پایان پیدا کند. راه و چاره دیگری وجود ندارد؛ من فکر نمی کنم بشر قادر گردد خوراک گوشت مانند ساخته شده از مواد صرفاً گیاهی برای عموم این حیوانات گوشتخوار فراهم کند و به آنها برساند و یا شاید نتواند از طریق ایجاد تغییر در ساختار ژنتیکی اشان آنها را به گیاهخوار تبدیل نماید. امحاء این جانوران احتمالاً باید از طریق نابودی فیزیکی آنها انجام گیرد یعنی از طریق کشتن یا شاید جلوگیری مطلق از تولید مثل آنها بروشهای مناسب و موثر ممانعت از حاملگی ماده ها. لیکن امحاء آنها بطریق تبدیل اشان به گیاهخوار توسط تغییر در ساختار ژنتیکی اشان هم بنظر من ممکن است برای بشر مطرح و مورد پیگیری واقع شود. در این ضمن کاملاً ممکن است بطور استثنائی برای گونه هایی از این جانوران مانند حیوانات گوشتخوار اهلی و خانگی که با افراد بشر زندگی میکنند تهیه نوعی گوشت از طریق تغییر و تبدیل در مواد صرفاً گیاهی مطرح و عملی گردد و در نتیجه این حیوانات به زندگی معمولی خود ادامه دهند.

یک جانور درنده یا بلعنده گوشتخوار مثلاً یک گرگ یا یک شیر یا یک تمساح یا یک مار در طول عمر خود تعداد بسیار زیادی حیوان معصوم گیاهخوار را میدرد یا می بلعد و بهرحال می کشد، لذا امر انسانی و عادلانه آنست که بجای اینهمه حیوان معصوم گیاهخوار فقط یکبار خود آن جانور گوشتخوار را کشت یا در صورت لزوم و امکان به شیوه دیگری امحاء نمود و بدینگونه به زندگی او و نسل او پایان داد و حیوانات گیاهخوار را برای همیشه از کشتارگری و ستمگری آنها رها بخشید. کسانی که نمیتوانند این نکته را درک و قبول کنند، قطعاً در احساس و اندیشه انسانی اشان یا در منطق و طرز فکرشان نقص یا ایراد بزرگی وجود دارد! کسی که مثلاً نمایشی از صحنه دلخراش تعقیب و شکار و کشته شدن یک آهو ی معصوم و با آن حال شدیداً منقلب اش توسط یک شیر یا چند گرگ را می بیند ولی در همدردی با آهو و علیه شیر یا گرگها بشدت متأثر و ناراحت نمی شود، لاقل در رابطه با حیوانات عاری از

احساس انسانی است و بویی از انسانیت نبرده است و یا شاید هم هنوز عواطف انسانی اش شکوفا و بیدار نشده است! همانطور که یک انسان حق دارد بهنگام مواجه شدن با حمله یک جانور درنده از خود دفاع کند و در این ضمن حتی آن جانور را بکشد، لا اقل بهمان میزان حیوانات گیاهخوار معصوم تر از انسان هم حق دارند خواستار رفع حمله جانوران کشتارگر بر خود و رهائی خود از این کشتار گری باشند و بشر بدین منظور و در این راستا حق دارد که جانوران کشتارگر را امحاء نموده و برای همیشه به حیات آنها پایان دهد.

اینکه جانوران کشتارگر بمنظور تغذیه و برای ادامه زندگی خود راهی جز کشتن حیوانات دیگر ندارند، و اقصیت کشتارگری و ستمگری آنها نسبت به حیوانات گیاهخوار را نفی و رد یا توجیه نمیکند، درست همانطور که هیچ فرد انسان بهیچوجه برای خود عادلانه و روا و توجیه پذیر یا قابل قبول نمیداند که توسط یک جانور گوشتخوار بدلیل آنکه این جانور برای ادامه زندگی خویش به خوردن گوشت بدن او احتیاج دارد کشته و خورده شود. اینکه جانوران گوشتخوار باصطلاح «بطور غریزی» و نه «بطور آگاهانه» یا «از روی فکر» حیوانات گیاهخوار را میکشند- اگر هم بفرض درست باشد- در نفس وجود و انجام کشتارگری و ستمکاری آنها نسبت به حیوانات گیاهخوار تغییری نمیدهد و این عمل آنها را توجیه و تبرئه نمیکند، همانگونه که کشته شدن یک فرد بشر توسط یک جانور درنده گوشتخوار از نظر فرد مزبور و هیچکس دیگر به دلیل اینکه آن جانور «بطور غریزی» عمل مینماید بهیچوجه توجیه پذیر و قابل قبول نیست. گذشته از اینکه ولی بنظر من عموم یا اکثر گونه های حیوانات تکامل یافته مهره دار، البته در سطحی بسیار ابتدائی و محدود، دارای تفکر و قابلیت کسب رفتار از محیط و رفتار اکتسابی نیز میباشند. کشتار گری و ستمکاری حیوانات گوشتخوار نسبت به گیاهخوار بهر صورت وجود دارد و تنها با امحاء خود آنهاست که این کشتارگری و ستمکاری پایان میابد و درعین حال خود آنها نیز از این ستمگری خود رهائی پیدامیکنند. باید نه از زاویه دید ظالم و ستمگر یعنی در اینجا جانوران گوشتخوار بلکه از دیدگاه مظلوم و ستمکش یعنی در اینجا حیوانات معصوم گیاهخوار به موضوع نگاه کرد و باید از مظلوم جانبداری نمود و نه از ظالم. باید به این کشتارگری و سببیت و ستمکاری نیز پایان بخشید و برای این کار عموماً راه دیگری جز امحاء جانوران گوشتخوار وجود ندارد.

اگر علاقه به جانوران درنده و بلعنده گوشتخوار چنان باشد که شخص کشتارگری و ستمگری این جانوران را نبیند و با آن بطور درست مخالفت نکند، در اینصورت این علاقه ماهیتی غیر انسانی داشته و ناصحیح است و مثلاً مانند علاقه به حاکمان واقعاً پلید و ستمکار و جنایتکار در جوامع بشری یا مانند علاقه یک مادر نسبت به فرزندی است که واقعاً رفتاری ضدانسانی و رذیلانه و جنایتگرانه دارد.

امحاء فیزیکی یا تبدیلی جانوران گوشتخوار بمنظور پایان دادن به ستمگری آنها بر

حیوانات گیاهخوار امری کاملاً انسانی است، فی المثل همانگونه که امحاء اجتماعی طبقه ستمگر حاکم و هرگونه طبقات جهت رهایی انسانها از ظلم و ستم طبقاتی و اجتماعی امری کاملاً انسانی است.

اما طرفداران حفظ محیط زیست و حفاظت از طبیعت و حتی بعضی از افرادی که خود را طرفدار «حمایت از حیوانات» میدانند و کسان دیگری امکاناً فقط مدعی می شوند که جانوران درنده و بلعنده گوشتخوار حیواناتی مفید و لازم هستند چونکه آنها با کشتن و خوردن حیوانات گیاهخوار جمعیت این حیوانات را کنترل میکنند و از تکثیر بیش از حد این جمعیت - که ممکن است بلحاظ حفاظت از طبیعت و محیط زیست مضر باشد- جلوگیری مینمایند. برآستی که چه نگرش نانسانی و جنایتگرانه و چه برخورد خودبینه و محدودبینه ای در پشت این ادعای وقیحانه قرار دارد! اینگونه کسان دارای این ادعا نگرش و برخوردشان نسبت به حیوانات گیاهخوار نه انسانی و منطبق با موازین انسانی بلکه سبعمانه و توحش گرایانه و منطبق با مقتضیات طبیعت و «حیات وحش» مملو از کشتارگری و ستمگری موجود می باشد.

این کسان به حیوانات گیاهخوار نه بعنوان موجودات ذیحیاتی که اساساً مانند انسان احساسمند و دارای احساس درد و رنج بوده و لذا اساساً نیازمند رفتاری هستند که انسان نیز نیازمند و طالب آن است بلکه درواقع بمثابه موجوداتی فاقد احساس درد و رنج که اجزائی از طبیعت صرفاً درخدمت مصالح و منافع انسان و در اختیار انسان را تشکیل میدهند می نگرند. این کسان متأسفانه لاقلاً در رابطه با حیوانات بقدر کافی از عواطف و اندیشه انسانی برخوردار نیستند و نمی توانند توجه کنند که همانگونه که جهت کنترل جمعیت انسانها باید به روشهای انسانی جلوگیری از باردار شدن زنان و کاهش زاد و ولد اقدام نمود و نه اینکه افراد بشر را در جنگ ها وبوسیله بیماری های کشنده و سوانح طبیعی و غیره به کشتن داد همانگونه نیز کنترل جمعیت حیوانات گیاهخوار- درصورتیکه لازم باشد- باید بروشهای پیشگیرانه انسانی ممانعت از باردار شدن ماده ها و تقلیل زاد و ولد آنها انجام گیرد(مثلاً آنچه من اکنون میتوانم تصور کنم از طریق پاشیدن مواد ضد حاملگی دارای تأثیر طولانی مدت و بدون ایجاد ناراحتی بر روی گیاهانی که این حیوانات میخورند) و لذا نه از طریق کشته شدن آنها توسط جانوران درنده یا بلعنده گوشتخوار. باید متذکر شوم که پایان دادن به ستم انسان بر حیوانات باصطلاح اهلی و مفید نیز درعین حال مستلزم و متضمن پایان گیری زاد و ولد عموم این حیوانات- زاد و ولدی که در نتیجه اقدامات آگاهانه و عامدانه انسانها انجام میگردد- و تقلیل این زاد و ولد به صفر میباشد و این امری انسانی و خردگرایانه و درواقع تنها کار ناگزیر و ممکن انسانی در روند پایانگیری قطعی و کامل جریان ستمکشی و زجر کشی این حیوانات خواهد بود.

نگرش و برخورد افراد مزبور نسبت به رابطه میان جانوران گوشتخوار و حیوانات گیاهخوار عمیقاً نانسانی و ستمگرانه و لذا ناصحیح و نادرست است. آنان باید این

نگرش و برخورد خود را، بدون بهانه‌گیری و توجیه‌گری، در راستائی واقعاً انسانی تغییر و تحول بخشند و درک و قبول کنند که کنترل ضروری جمعیت حیوانات گیاهخوار باید بروشهای انسانی و حتی بدون هیچگونه درد و ناراحتی برای حیوان و بهیچوجه نه از طریق دریده یا بلعیده و کشته شدن آنها توسط جانوران گوشتخوار انجام گیرد و باید در این جهت بیندیشند و چاره جوئی و راه حل پیدا کنند. اگر هم اقدام واقعاً عملی در این جهت در شرایط حاضر ممکن نباشد، باز هم قطعاً باید خواست و آرمان پایان دادن قطعی به کشتارگری و ستمگری جانوران گوشتخوار نسبت به حیوانات گیاهخوار را دارا بود و در شرایط مناسب و مساعدی که امکاناً در آینده‌ها بوجود خواهد آمد با اقدام عملی واقعی مبادرت نمود. کسی که از عواطف و اندیشه انسانی کافی برخوردار است، اگر هم شرایط کنونی جوامع بشری را برای انجام عمل در این جهت بکلی نامساعد می‌بیند، لاقلاً باید بطور واقعی خواست و آرزو آرمان آنرا داشته باشد و حتی برای این ایده و آرمان ترویج و تبلیغ کند و بهیچوجه نه اینکه مثلاً از ادعای فوق‌الذکر حمایت نماید.

بهمان معنائی که فی‌المثل حاکمان شدیداً ستمگر بر جوامع بشری نه «انسان» بلکه «غیر انسان» و «ضد انسان» محسوب میشوند و مردم تحت سلطه و ستم آنها «انسانها» را تشکیل میدهند، بهمین معنا جانوران کشتارگر که حیوانات معصوم گیاهخوار را میکشند نیز در زمره «حیوانات» که باید مورد حمایت بشر قرار گیرند محسوب نمی‌شوند. این بدان معناست که هر انسان حقیقتاً مدافع «حمایت از حیوانات» در عین حال باید بطور واقعی خواهان پایان‌گیری ستم جانوران گوشتخوار بر حیوانات گیاهخوار نیز باشد و بدان معنا که جانوران مزبور بلحاظ رابطه کشتارگرانه و ستمگرانه‌شان با حیوانات گیاهخوار «حیوانات» مورد حمایت انسان محسوب نمی‌شوند. ولی بدان معنا نیست که انسانها حق دارند و مجازند که دلبخواهانه یا بخاطر سود جوئی حیوانات گوشتخوار را مورد آزار قرار دهند یا بقتل برسانند مثلاً بمنظور استفاده از پوست‌شان آنها را شکار کنند یا پرورش دهند و بکشند و غیره. همانگونه که قبلاً بیان داشته‌ام، گذشته از موارد دفاع از خود در صورت وجود خطر حمله این جانوران، افراد بشر فقط بمنظور نجات جان حیوانات گیاهخوار و پایان دادن به امر کشتارگری و ستمگری جانوران مزبور بر این حیوانات حق دارند و مجازند علیه آنها اقدام نمایند و حتی- در صورت لزوم- آنها را و همه آنها را از بین ببرند.

طبیعت و حیات وحش تا کنونی و فعلاً موجود مملو از سبعیت و کشتارگری و ستمگری بوده و هست و بنابراین قابل قبول و تحمل پذیر نبوده و نیست و حتماً باید تا حد اکثر امکان پذیر به طبیعت و حیات وحشی انسانی یعنی عاری از سبعیت و کشتارگری و ستمگری تبدیل و تحول پیدا کند و این کار فقط با دخالت فعال بشر میتواند بانجام رسد. بشر باید، در عین توجه به ضرورت عدم تخریب محیط طبیعی زیست، برای تحقق بخشیدن به این امر توجه و چاره جوئی و اقدام نماید. باید نه تنها در حیطه

جوامع بشری و در همه روابط بین انسانها و بین آنان و حیوانات بلکه همچنین تا حد اکثر امکان پذیر در قلمروی طبیعت و در روابط بین حیوانات به ستم و ستمگری و ستمکشی پایان داد. باید جهانی تماماً عاری از ستم ایجاد نمود.

باصطلاح ضرورت وجود جانوران گوشتخوار به دلیل باصطلاح کنترل جمعیت حیوانات گیاهخوار یا به دلیل حفظ «تنوع زیستی» یا بهر دلیل دیگر، بر نگرشی ناانسانی و ستمگرانه دلالت دارد و اساساً قابل قبول و قابل تأیید نیست و لذا باید کنار برود و بایک نگرش زیست محیطی ای جایگزین گردد که در عین حال واقعاً انسانی و نافی کشتارگری و ستمگری در عرصه طبیعت باشد. تنوع زیستی، چنانچه واقعاً لازم باشد، باید لا اقل در عرصه خشکی دامنه اش به گیاهان و حیوانات گیاهخوار محدود گردد.

اما در اینجا باز باید این نکته را مورد توجه قرار دهم که بنظر من، با نهایت تأسف ، تحت نظام های اجتماعی و شرایط اجتماعی کنونی پایان دادن قطعی به ستمگری جانوران گوشتخوار بر حیوانات معصوم گیاهخوار عموماً انجام پذیر نیست و بلکه در یک جامعه کاملاً انسانی و بلحاظ علمی و تکنیکی فوق العده پیشرفته انجام شدنی است. در چنین جامعه- که من فکر میکنم قاعداً باید همان جامعه راستین و واقعی کمونیستی در آینده ها امکاناً تحقق پذیر باشد- از یکسوی هرگونه مناسبات ستم آمیز بین خود انسانها و بین آنان و حیوانات ریشه کن و محو شده و لذا پیش شرط اقتصادی و اجتماعی و معنوی و اخلاقی و فکری ضروری برای پایان دادن به ستمگری مزبور برای افراد بشر بوجود خواهد آمد و از سوی دیگر، در نتیجه پیشرفت فوق العاده زیاد بشر بلحاظ علمی و تکنیکی و امکانات عملی و فراغت کامل او از گرفتاریهای اجتماعی و شغلی کنونی، توانائی عملی لازم جهت انجام این کار و مقابله با پیامدهای احتمالی طبیعی و زیست محیطی آن برای بشریت فراهم خواهد آمد. اقدام واقعی و عملی جهت پایان دادن به ستم جانوران گوشتخوار بر حیوانات گیاهخوار مستلزم وجود واقعی و بالفعل خواست همگانی برای پایان بخشیدن به این ستم و توانائی عملی مورد نیاز برای انجام آن است که اینها قاعداً در یک جامعه کاملاً انسانی و از نظر علمی و تکنیکی فوق العاده پیشرفته میتواند متحقق گردد.

با توجه به آنچه قبلاً در این مبحث بیان گردید، البته پایان گیری ستم جانوران گوشتخوار بر حیوانات گیاهخوار بشرحی که گذشت تنها بمعنای امحاء این ستمگری در عرصه خشکی بر روی کره زمین است و متأسفانه هنوز حیوانات گیاهخوار آبی را دربرنمیگیرد و من فکر میکنم که مسئله این حیوانات آبی و راه حل آن چیززیست که باید در آینده ها بطور واقعی مطرح و معلوم و برای آن اقدام عملی شود. وانگهی حفاظت حیوانات در عرصه کل طبیعت در برابر سرما و گرسانی و تشنگی ناشی از تغییرات آب و هوائی و طبیعی یا در برابر فجایع طبیعی و در برابر بیماری ها نیز بطور کلی و عموماً امریست که آیندگان باید برای آن راه حل پیداکنند و اقدام عملی

نمایند و غیره.

در خاتمه لازم است باز این نکته بديهی را مورد تصریح و تأکید قرار دهم که درست است که، آنطور که بنظر من میرسد ، پایان گیری بنیادی و کامل ستم انسان بر حیوانات و ستمگری جانوران گوشتخوار بر حیوانات گیاهخوار موکول و منوط به تحقق یک جامعه کاملاً انسانی و با امکانات علمی و تکنیکی و عملی فوق العاده پیشرفته میباشد، ولی انسانها از هم اکنون و در هر شرایطی باید کوشش کنند که تا حد اکثر امکان پذیر نسبت به ستمکشی و زجر کشی حیوانات توجه مبذول داشته و با آنها همدردی نمایند و در این راستا به اقدامات واقعی بخصوص اتخاذ شیوه زیست گیاهخواری مبادرت ورزند و برای کمک به آنها و کاستن هرچه بیشتر از درد ورنج آنها و غیره به فعالیت و مبارزه بپردازند. باید از هم اکنون و در هر شرایطی و همواره، تا حد اکثر امکان پذیر ، در حمایت از حیوانات و در راه رهایی آنها تلاش و مبارزه نمود.

۵- برخی مطالب پراکنده

در این مبحث چند مطلب مختلف شامل: وضع حیوانات در حوادث و رویدادهای طبیعی یا بشری، مسئله جانورانی که برای انسانها زیان ببار می آورند، مسئله قتل عام حیوانات بخاطر جلوگیری از شیوع بیماری، موضوع تشبیه انسان ها بلحاظ پلیدی و پستی و رذالت با حیوانات، مسئله حیوانات خانگی و گوشتخواری آنها، و بالاخره موضوع انسانیت گرایی و نه انسان گرایی را بطور مختصر بشرح زیر که بیانگر دیدگاه من است مورد توجه و بررسی قرار میدهم:

حیوانات در حوادث و رویدادهای طبیعی یا ساخته انسان : وقتی در جایی جنگل دچار آتش سوزی میشود یا کوه آتشفشانی میکند یا سیلاب شدیدی جاری میگردد یا در اثر زمین لرزه ساختمانهای خراب میشوند یا سونامی رخ میدهد یا در جریان عملیات جنگی ساختمانها یا اراضی ای هدف بمباران هواپیما یا پرتاب موشک و خمپاره یا گلوله توپ قرار میگیرند و غیره نه تنها امکاناً انسانهای مصدوم و مجروح یا هلاک میشوند و از جهاتی زیان می بینند بلکه ممکن است حتی خیلی بیشتر از افراد بشر حیواناتی (باصطلاح وحشی یا اهلی) هم باشند که صدمه بخورند و مجروح شوند یا بنحوی دلخراش هلاک گردند و جان خود را از دست بدهند. اما انسانها در جریان اینگونه حوادث و پس از آن تنها انسانهای صدمه یا زیان دیده یا جان خود را از دست داده را می بینند و برایشان مهم است و از آن سخن میگویند و در جهت رفع آلام انسانهای زنده مانده اقدام عملی و همیاری میکنند و غیره. آن حیوانهای صدمه دیده یا مجروح یا هلاک شده برایشان هیچ اهمیتی نداشته و اصلاً مطرح نیست مگر از این زاویه که این حیوانات و مسائل تولید و اموال آنان بوده اند! انگار که حیوانات احساسمند و دارای احساس درد و رنج نیستند بلکه مثل اجسام بیجان یا موجوداتی بی احساس درد و رنج هستند. بعلاوه ممکن است بسیاری از حیوانات مزبور بدین خاطر صدمه دیده یا آواره گشته یا مجروح یا هلاک شده اند که توسط انسانها و برای تأمین نیاز و خواست اینان در مکانهایی مانند دامداری ها و مرغ داری ها یا بصورت حیوانات خانگی در منازل افراد زندگی میکرده اند. و این بر مورد دیگری از ظلم و ستم انسان بر حیوانات دلالت دارد

جانورانی که برای انسان زیان ببار میاورند : همانطور که پیش از این نیز بیان

داشته ام، از نقطه نظر بحثی که من دنبال میکنم، حیوانات بطور کلی به دو دسته تقسیم میشوند: یکی حیوانات تکامل یافته شاخه مهره داران که عموماً در اساس همانند انسان احساسمند و دارای احساس درد و رنج میباشند و اساساً همانند انسان طالب و نیازمند و مستحق رفتار غیر ستمگرانه از سوی انسان و دیگران هستند؛ و دیگری جانوران تکامل نیافته و بسیار ابتدائی بی مهره که دنیای احساس هایشان آنقدر کوچک و ناچیز است که بنظر من صدمه زدن به آنها یا از بین بردنشان در موارد نسبتاً چاره ناپذیر یا اجتناب ناپذیر میتوان گفت عموماً اشکالی ندارد و ستمگری محسوب نمیشود. البته در مورد هر دو دسته باید تلاش نمود تا حتی الامکان از پیش از بوجود آمدن بویژه خود آنها و در نتیجه زیان یا ناراحتی و آزار یا خطر از جانب آنها جلوگیری کرد و این پیشگیری بعنوان یک روش انسانی و صحیح در قبال حیوانات تکامل یافته برانتب بیشتر ضرورت میابد. بدیهی است که امکان انجام چنین پیشگیری ها بویژه با سطح تکامل علمی و تکنولوژیک انسانها و با نوع نظام اجتماعی آنها و با میزان توجه جامعه در این زمینه بستگی میابد و در موارد بسیاری خارج از خواست و توانائی فردی افراد قرار دارد. معذک، در یک سطح معین از پیشرفت تکنیکی و اجتماعی هم، توجه و احساس مسئولیت و کوشش فردی میتواند تأثیر زیادی داشته باشد.

من فکر میکنم که تحقق کامل و فراگیر پیشگیریهای مزبور متأسفانه تنها در یک جامعه کاملاً انسانی و از هر جهت فوق العاده پیشرفته آتی یعنی قاعدتاً جامعه کمونیستی آینده امکان پذیر است ولی از هم اکنون و در شرایط جوامع کنونی و در هرشرایطی هم حتی المقدور باید برای تحقق بخشیدن به آنها چاره جوئی و فعالیت نمود. بهر حال در هر وضعیتی در صورتیکه پیشگیری واقعاً امکان پذیر و شدنی نباشد و افراد بطور بالفعل با زیان یا نارحتی یا خطر بمعنای واقعی از سوی حیواناتی مواجه باشند، باز هم اگر بتوان باید با آنها مدارا کرد و اگر چنین نتوان کرد، درعین چاره جوئی و کوشش در جهت به حداقل رساندن درد و رنج یا مرگ برای آنها، باید با آنها برخورد نمود. فی المثل حمله جمعیت بیشمار ملخ ها به مزارع کشاورزی یا نشو و نمای حشرات در منازل مسکونی یا تولید مثل و تکثیر وسیع موش ها در فاضل آنها با بهرحال وجودشان در منازل یا داخل ساختمانهای دیگر از جمله مواردی هستند که باید در درجه اول، از طریق جاره جوئی هرچه بیشتر جهت پیشگیری، از بوجود آمدن این جانوران و وقوع این حوادث جلوگیری کرد و در صورت عدم امکان پیشگیری یا مواجه شدن با عمل انجام شده ناچاراً درعین چاره جوئی به اقدام ضروری پرداخت.

آنچه گفته شد مطلقاً و بهیچوجه باین معنا نیست که میتوان از روی خود خواهی یا ناشکیبائی برخی از حیوانات را متهم به زیان رسانی و آزار رسانی نموده و بدینگونه علیه آنها اقدام کرد و فی المثل حیوانات گیاهخواری را که در مزارع کشاورزی یا حواشی آنها زندگی میکنند مانند بعضی خرگوشها مورد آزار قرار داد یا بقتل رسانید یا مثلاً کبوترانی که بطور آزاد در شهرها زندگی میکنند یا سگ ها و گربه های بی

صاحب یا باصطلاح خیابانی را اینچنین متهم و بنحوی اقدام به آزار و رنج دادن (مثلاً گرسنگی دادن آنها از طریق ممنوع کردن دادن غذا به آنها) یا کشتن آنها نمود. اگر کسانی هم هستند که اینگونه حیوانات را مزاحم یا مضر میدانند، این کسان باید با این حیوانات مدارا کنند و باید بدانند که بسیاری از انسانها برای این حیوانات بمراتب بیشتر آزاردهنده و زیان آور هستند تا آنها برای بعضی از انسانها. وانگهی علت وجود چنین کبوترها و سگ ها و گربه ها در شهرها از اینجا منشاء میابد که در گذشته ها افرادی آنها را تربیت و اهلی و نگاهداری و سپس بنحوی رها کرده اند. بعلاوه در موارد واقعاً جدی مانند وقتیکه جمعیت فوق العاده زیاد حیوانات نامبرده یا ابتلاء آنها به بیماری واقعاً مسئله ساز شده است باید با توجه به ملاحظات انسانی بروشهایی انسانی و بدون آزار یا کشتن آنها اقدام به عمل نمود و مثلاً جمعیت آنها را با این روشها کنترل نموده و کاهش داد یا مبادرت به درمان آنها کرد. از این گذشته، اصلاً باید برای پایان دادن به زندگی فلاکت بار و پرزجر چنین حیوانات خیابانی و فراهم کردن یک زندگی بهتر برای آنها اقدام به عمل نمود و آنها را متناسب و فراخور حال و وضعشان مورد حمایت قرار داده و یاری کرد.

بطور کلی حیوانات نیز همانند انسان دارای حق زندگی کردن و حق استفاده از اراضی و مکانها و منابع طبیعی بوده و در استفاده از این چیزها با انسان شریک و سهیم میباشند و لذا باید با آنها بنحوی انسانی و مطلوب همزیستی کرد. و باید توجه داشت که در میان کلیه موجودات ذیحیات در کره زمین این تنها انسان است که بویژه در عصر حاضر محیط زیست را خراب و منابع طبیعی را نابود میکند و به همه موجودات زیان میرساند و حیوانات - بغیر از ستمگری جانوران گوشتخوار بر گیاهخوار - هیچگونه تخریب یا زیان رسانی در این زمینه ندارند مگر از طریق آنچه افراد بشر بر آنها تحمیل میکنند مانند تأثیر دامداری ها بر تخریب محیط زیست که مسئول و مقصر آن طبعاً انسان است.

قتل عام حیوانات بخاطر جلوگیری از شیوع بیماری : بهنگام خطر شیوع بیماریهای مشترک بین انسان و برخی حیوانات مانند آنفلوآنزای مرغی یا جون گاو امکاناً در جاهای زیادی در جهان بخاطر دیدن یک یا چند حیوان دارای بیماری مورد نظر تعداد بسیار زیاد حیوان دیگر که عموماً یا اکثراً بیمار نیستند را میکشند و باصطلاح معدوم میسازند و درموردی هم شاید تنها به ظن وجود حیوان یا حیواناتی بیمار دربین گروههای بزرگ دام همه دام ها را معدوم میکنند تا با اطمینان خاطر از شیوع بیمار ی در میان انسانها جلوگیری کرده باشند. بدینسان بسته به مورد خطر شیوع بیماری امکاناً دهها هزار یا صدها هزار یا میلیونها حیوان را که اکثریت قریب به اتفاق آنها بیمار یا هنوز بیمار نبوده اند را بخاطر آسودگی خاطر درمورد ممانعت از ابتلاء احتمالی انسانها به آن بیماری بیرحمانه قتل عام میکنند. درحالیکه بطور ساده انسانست حکم میکند که این حیوانات معاینه شوند و حیوانهای سالم جداگردند و درصورت وجود

امکان واکسیناسیون یا امکان دیگر برای جلوگیری از ابتلاء آنها به بیماری اقدام بعمل آید و حتی در مورد حیوانات بیمار در صورتیکه امکان دارد معالجه و درمان صورت گیرد یعنی بهمانگونه که در مورد افراد بشر در چنین موارد عمل میشود.

البته بیماری های مزبور امکاناً برای بشر فوق العاده خطر ناک هستند و در صورت شیوع میتوانند انسانهای بسیار زیادی را مبتلاء و حتی هلاک نمایند و بعلاوه امکانات عملی و واقعی جهت رفتار انسانی و عادی با حیوانات در اینگونه موارد تحت اوضاع و احوال جوامع کنونی بسیار محدود است، لیکن بهرحال این کشتار و قتل عام حیوانات امری فوق العده نانسانی و ظالمنه محسوب میگردد و از اینجا ناشی میشود که آنها تحت سلطه انسان قرار داشته و انسان خواست و میل خود را بی چون و چرا و بدون اینکه هیچ زحمتی بخود بدهد بر آنها اعمال میکند و آنها برای او فقط و تنها بمثابة نوعی وسائل تولید و اموال مورد استفاده ارزش دارند. کشتار و قتل عام رایج و معمول حیوانات در مواقع وجود خطر شیوع بیماری مشترک بین انسان و دام قبل از همه و اساساً بدین علل میباشد و نه فقدان نسبی امکان عملی رفتار و برخورد بالنسبه انسانی با آنها.

تنها راه اساسی و قطعی که از طریق آن میتوان هم احتمال ابتلاء افراد بشر به بیماری های مشترک بین دام و انسان را لااقل بطور عمده و برای همیشه کاهش داد و هم به اینچنین رفتار ظالمنه و جنایتکارانه با حیوانات بطور قطعی و برای همیشه پایان بخشید عبارتست از دست کشیدن کامل کل بشریت از استفاده از محصولات حیوانی؛ بدینگونه حیوانات باصطلاح اهلی و مفید که برای تولید گوشت و شیر و تخم مرغ و غیره مورد بهره برداری قرار میگیرند علت وجودی خود را از دست داده و دیگر توسط انسانها پرورش و تکثیر نمایند و در نتیجه دامداریها و مرغداریها و غیره بطور کامل ناپدید میگرددند.

تشبیه انسانها بلحاظ پلیدی و پستی و رذالت با حیوانات : در میان افراد بشر این عادت نادرست و نانسانی بسیار رایج است که مثلاً حاکمان شدیداً ستمگر و جنایتکار یا فوق ارتجاعی فلان کشور را با «جانوران» تشبیه کنند یا فلان کسان را از نظر خصائل یا رفتارهای بشدت نانسانی و پلیدی یا رذیلانه ای که دارند با حیوانات تشبیه نمایند یا نانسانیت و پلیدی سرمایه داران و استثمارگران را متعلق به زندگی حیوانی و حیوانات بدانند و غیره و غیره. درحالیکه خصائل و اعمال واقعاً پلید و ضدانسانی، آنچنانکه در نزد انسانها دیده میشود، تقریباً منحصرأ متعلق به خودشان میباشد و این خصائل و اعمال در حالت فوق العاده شدیدشان هم عموماً نه با حیوانات بلکه با ادامه فرضاً تکاملی بشر یعنی با چیزی چون «ما فوق بشر» یا «ابر انسان» قابل تشبیه هستند! رفتارهای بغایت نانسانی را، که در مواردی در نزد انسانها مشاهده میشود، باید نزد «ما فوق بشر» و نه در نزد مادون بشر یعنی حیوانات بیدار کرد! همانگونه که بالعکس خصائل اخلاقی انسانی تعالی یافته و فوق العاده هم معمولاً نزد انسانها یافت میشود و

نه در نزد حیوانات.

بطور کلی حیوانات ممکن است بعضی از اینگونه خصائل و رفتارهای نانسانی انسانها را عموماً فقط در حدی اندک و ناچیز دارا باشند ولی در جریان تکامل حیوان به انسان و پس از آن است که این خصائل و رفتارها بمفهوم واقعی خود بمثابه بخشی از خصوصیات خاص انسانها تکوین و رشد میابند و بنابراین تشبیهات مزبور عموماً فاقد پایه و اساس صحیح علمی و نادرست هستند. بطور مشخص تر خصائل و رفتار های واقعاً نانسانی و پلیدی که در نزد انساها وجود دارند نزد حیوانات گیاهخوار تقریباً بهیچ اندازه وجود ندارند و درنزد جانوران درنده و گوشتخوار مانند شیر و ببر و پلنگ و گرگ و تمساح آنها تقریباً فقط بصورت بیرحمی و درنده خوئی ممکن است دیده شوند و لذا تنها تشبیه برخی انسانها بلحاظ بیرحمی و درنده خوئی آنها با این جانوران مشخص میتواند درست باشد. اما تشبیهات مزبور عموماً نه تنها ناصحیح و نادرست بلکه بیانگر تمایل نانسانی افراد بشر به تحقیر و توهین نسبت به حیوانات نیز میباشد و احتمالاً ناشی از توجیه فکری و ایدئولوژیک مورد نیاز انسانها برای تحقیر و تحطنه حیوانات بمنظور اعمال ستم بر آنها یعنی اعمال سلطه بر آنها و کشتن یا استثمار کردن یا رنج و زجر دادن آنهاو غیره هستند.

این نکته را هم مورد توجه قرار دهم که چنانکه دیده میشود خیلی از افراد بشر بعضی جانوران درنده بویژه بطور مشخص شیر یا ببر یا گرگ یا عقاب را مورد علاقه قرار داده و بمثابه سمبل و نماد قدرت یا پرستیژ یا برتری خود انتخاب میکنند و خود را با این جانوران تشبیه مینمایند و به آن می بالند؛ فی المثل تصویر شیر را بر روی پرچم نماد خود یا مجسمه این جانور را بمثابه نماد گروه یا حکومت یا ملت خود برمیکزینند یا بر خود مثلاً نام «ببرهای تامل» میگذارند یا خود را با شیر تشبیه کرده و مثلاً « شیر زن » می نامند و غیره و غیره. درحالیکه شیر و ببر و گرگ و عقاب و غیره جانوران درنده ای هستند که هر روزه حیوانات گیاهخوار معصوم و بیگناه چون آهو و گوزن و گورخر و خرگوش و کبوتر و غیره را میدرنند و میکشند و لذا درواقع سمبل و نماد درنده خوئی و قساوت و ستمگری و جنایتکاری محسوب میشوند! انتخاب این جانوران بعنوان نماد قدرت و پرستیژ و برتری خود یا تشبیه خود بلحاظ نیرومندی یا برتری و غیره به آنها درعین حال حاکی از بی توجهی نانسانی افراد به خصوصیت واقعی این جانوران و بیانگر نوعی عقب ماندگی آنان بلحاظ عواطف و اندیشه انسانی است. جانوران درنده و گوشتخوار قبل از همه و واقعاً نماد و سمبل درنده خوئی و کشتارگری و سبعت هستند. برای سمبل و نمادی که درعین حال انسانی و مثبت باشد- چنانچه لازم آید- باید از میان حیوانات گیاهخوار انتخاب نمود.

حیوانات خانگی و گوشتخواری آنها : میدانیم که بعضی از افراد در منزل خود حیوان های خانگی مانند سگ، گربه، خرگوش، پرنده و غیره نگاهداری میکنند و بنوعی و از نگاهی به این حیوان ها علاقه دارند. انگیزه و هدف این افراد از نگاهداری

حیوانات خانگی میتوان گفت تا حدودی مختلف بوده و عبارت از سرگرمی یا تنوع یا ایجاد یک محیط باصلاح طبیعی در خانه یا تأمین برخی نیازهای عاطفی خصوصی خود در نتیجه دوستی و الفت با حیوان و غیره می باشد. اگرچه دارندگان حیوانات خانگی عموماً یا اکثراً صرفاً نوعی دوستدار بعضی حیوانات بوده و حامی و مدافع حیوانات بمعنای ضدیت با ستمگری بر حیوانات بطور کلی نیستند معذک و بهرحال گوشتخواری برخی از حیوانات خانگی مانند سگ یا گربه از نقطه نظر حمایت از حیوانات بطور اعم و از نظر پاره ای از نگاهدارندگان حیوانات خانگی که واقعاً نسبت به ستمگری بر حیوانات معترض هستند بطور اخص ایجاد اشکال میکند. البته قبل از همه باید به این مطلب اشاره نمود که نگاهداری حیواناتی چون خرگوش و پرنده در خانه معمولاً بمعنای در حبس و زندان نگاهداشتن دائمی آنها و لذا اصولاً کاری نانسانانه و ظالمانه است و باید از آن اجتناب نمود و بعلاوه رفتار خیلی از دارندگان حیوان خانگی با حیواناتی چون سگ و گربه بنحوی نامناسب و بد و برای حیوان آزاردهنده و رنج آور است. وانگهی در صورت وقوع یک فاجعه طبیعی یا رویدادی مثل جنگ در اکثر موارد افراد این حیوانات را رها میکنند و خودشان میگریزند که این عمل نانسانانه و ظالمانه موجب درد و رنج بسیار زیاد یا هلاکت و مرگ برای حیوانات مزبور میگردد. بنابراین کسانی که میخواهند حیوان خانگی داشته باشند باید ابتدا به جوانب موضوع خوب فکر کنند و فقط در صورتیکه دیدند که با او رفتار خوبی خواهند داشت و او را تا آخر عمرش و تحت هر شرایط نزد خودشان نگاه خواهند داشت آنگاه اقدام به آوردن حیوان نزد خود نمایند.

اما در مورد گوشتخواری حیوان خانگی باید بگویم من فکر میکنم که سگ ها که همه چیز خوار بشمار میآیند میتوانند براحتی و بدون ایجاد اختلال در سلامتی ایشان از خوردن گوشت و محصولات حیوانی امتناع و با شیوه گیاهخواری کامل زندگی کنند. زیرا فی المثل در کتاب «سگهای گیاهخوار» Vegetarian Dogs (معرفی شده در یک وبسایت وابسته به تلویزیون سوپریم مستر) از مطالعات متعددی در تأیید اینکه سگ ها میتوانند با شیوه تغذیه گیاهی زندگی کنند صحبت میشود که مهمترین آنها این آزمایش است که تعداد زیادی سگ را بمدت ۱۰ سال فقط با غذاهای گیاهی تغذیه کرده اند و نتیجه کاملاً رضایت بخش بوده است.

سگ حیوانی پرعاطفه و با محبت و باوفا و با توجه و لذا حیوانی بسیار دوست داشتنی و جالب بوده و میتواند نوعی دوست و مونس برای افراد بشر باشد. بعلاوه سگ میتواند در انجام بعضی کارها به انسان کمک نماید. و مهمتر از همه چون میتواند با شیوه تغذیه کاملاً گیاهی زندگی کند و در نتیجه موجب کشتن یا آزار حیوانات دیگر نگردد بر محبوبیت و جالب بودنش باز هم افزوده میشود. متأسفانه نه تنها در منازل و جاهائی دیگر ممکن است با سگ ها بد رفتاری شود بلکه در جریان پرورش توله سگ ها نیز در موارد زیادی بویژه با سگ های مادر بد رفتاری میگردد و امکاناً حتی بطور

شدیدی بمانند ماشین تولید مثل مورد بهره‌کشی و آزار و انیت قرار میگیرند. وانگهی در بعضی از کشورهای شرق آسیا سگها و همچنین گربه‌ها را نیز برای تولید گوشت پرورش داده و میکشند و غیره.

در مورد مسئله گوشتخواری گربه‌ها متأسفانه من اطلاع کافی ندارم.

انسانیت گرایی، نه انسان گرایی: بنظر من بطور اختصار میتوان گفت که «انسانیت» بمعنای نفی هرگونه رفتار ستمگرانه و تأیید رفتار منصفانه بوده و لذا با این معنا بر افکار و اخلاق و عواطف و ارزش‌های معنوی انسانی و برهنجارها و معیارها و قوانین انسانی و بر روابط و مناسبات انسانی دلالت دارد و نه تنها انسانها و همه انسانها بلکه دیگر موجودات ذیحیات که اساساً همانند انسان احساسمند و دارای احساس درد و رنج یا شادی و خشنودی هستند و از این حیث «انسان بودن» در مورد آنها نیز تعمیم میابد مشمول آن قرار میگیرند. پس انسانیت گرایی با انسان گرایی تفاوت دارد؛ انسان گرایی، اگر چه در جهتی مثبت و انسانی، اما تنها انسانها را در مد نظر قرار میدهد یعنی درعین حال حاوی انسان مداری است که حیوانات را در اختیار و در خدمت انسان می‌بیند و بدینگونه ظلم و ستم بشر بر آنها را مجاز می‌شمارد درحالیکه انسانیت گرایی در همان جهت انسانی و مثبت همه موجودات ذیحیات واقعاً احساسمند و منجمله انسان را مد نظر خود می‌سازد. انسان گرایی انسان را تنها معیار همه چیز محسوب مینماید درحالیکه این محدود بینانه و نادرست است و بلکه بجای آن باید همه موجودات ذیحیات احساسمند و دارای احساس درد و رنج- که همچنین شامل بشر و البته بعنوان تکامل یافته‌ترین موجود ذیحیات و با ویژگی‌های خاص خودش میشود- را بمثابه چنین معیاری تلقی نمود و نه تنها انسان را.

انسان گرایی بر انسانیت محدود و ناقص دلالت میدارد و هنوز نوانسانیت و خود پرستی ستمگرانه در خود دارد لیکن انسانیت گرایی مشتمل بر انسانیت گسترده و کامل و فاقد هیچگونه نوانسانیت و ستمگری است. همچنین «بشر دوستی» اگر بمعنای دوست داشتن همه انسانها در هر حالت و نیز با نوانسانیت هایشان باشد نادرست است و بدین معنا نباید «بشر دوست» بود. بشر تا آن حدی که با همنوعان و سایر موجودات ذیحیات احساسمند رفتاری انسانی دارد دوست داشتنی و تا حدیکه اینچنین نیست دوست نداشتنی است. و بهمینسان حیواناتی را هم که سایر حیوانات را میکشند نباید دوست داشت.

باید دوستدار انسانیت بود؛ زیرا بشر دوستی، بمفهومی که گفتم، درعین حال حاوی بی‌عدالتی و نوانسانیت و ستمگری است. افراد بشر را باید فقط تا آن حد یکه در قبال انسانها و عموم موجودات ذیحیات احساسمند رفتار انسانی و منطبق با انسانیت دارند دوست داشت و با آنان توافق داشت و آنان را تأیید نمود و از سوی دیگر آنانرا بخاطر رفتارهای نوانسانی‌شان دوست نداشت و با آنان مخالفت کرد. باید در انطباق با آنچه انسانیت ایجاب میکند به انسانها و به بشریت بطور مشروط نگاه و برخورد کرد و

در عین حال جهت پایان دادن هرچه کاملتر به نانسانیت و رفتارهای نانسانانه نزد آنان مبارزه و فعالیت نمود و نیز باید حتی الامکان بطور هرچه بیشتر به نانسانیت در روابط بین حیوانات هم پایان داد. انسانیت گرایی از انسان گرایی انسانی تر و نیک تر و لذا بدین معنا والاتر و برتر است، همانگونه که انسان گرایی فی المثل نسبت به ملت گرایی و قوم گرایی انسانی تر و نیکوتر و والاتر و برتر است.

انسان گرایی و بشردوستی بمفهوم فوق الذکر در عین حال بر نوع معینی از خویشتن پرستی و لذا نانسانیت دلالت دارد یعنی خویشتن پرستی و نانسانیت نسبت به دیگر موجودات ذیحیاتی که واقعاً احساسمند و لذا طالب و نیازمند رفتار انسانی میباشند. برای اینکه گنه‌مطلب را از طریق آوردن یک مثال بیان نمایم، نامناسب نیست که اشاره کنم که نانسانیت بشر در شکل خویشتن پرستی فی المثل بطور برجسته ای در امر لغو مجازات اعدام برای انسانها نمایان میشود: زیرا لغو مجازات اعدام، که طیف وسیعی از افراد و گروهها و جریانهای با وابستگی طبقاتی و اجتماعی مختلف از آن حمایت میکنند، حاکی از اینست که از نظر عموم این کسان اعدام هر فردی از افراد بشر بلا استثناء و منجمله مثلاً اعدام پلیدترین و ستمگرترین و جنایتکارترین حاکمان فرضاً محاکمه شده منع میگردد ولی در عین حال کشتن و کشتار روزمره و عادی و مداوم حیوانات بی گناه و بی آزار و اکثراً ستمدیده مثلاً درکشتارگاهها یا زیر آزمایش های علمی و تجاری مجاز شمرده میشود! البته موافقین مجازات اعدام نیز عموماً اینچنین کشتار حیوانات را مجاز میدانند.

باید افق فکری و اخلاقی خود را از محدودهٔ همنوع گرایی و نودوستی به قلمروی وسیع «هم زیست گرایی»، که علاوه بر انسان سایر موجودات ذیحیات احساسمند یعنی در واقع حیوانات تکامل یافته را نیز در برمیگیرد، گسترش بخشید و بر این اساس به خود بینی و محدود بینی و تنگ بینی مربوطه بطور کامل پایان داد. باید «انسانیت گرایی» محدود به همنوعان را به حیطة وسیع تر هم زیستان تعمیم داد و باید توجه داشت که انسانیت گرایی چنان خصوصیتی دارد که نه تنها همنوعان بشر را در برمیگیرد بلکه بطور ناگزیر تا دربرگیری هم زیستان او تعمیم میابد. باید خودپرستی و سنگدلی و بی اعتنائی اخلاقی را بطور کامل از خود دور ساخت و اخلاق انسانی چون انصاف و شفقت و احساس مسئولیت و حفظ حرمت در قبال کلیه موجودات ذیحیات احساسمند را بطور کامل جایگزین آنها نمود.

در طول بهار ۲۰۱۰ میلادی به رشته
تحریر درآمده و چند ماه بعد در ویراست
دوم اصلاحات نسبتاً مختصری در آن
صورت گرفته است.

ضمیمه

در تاریخ ۲۰۱۴/۵/۱۱ میلادی در وبسایت «تالار گفتگوی ایرانیان گیاهخوار» مطلبی را درباره کشتار حیواناتی که در مزارع کشاورزی زندگی میکنند در جریان عملیات زراعی خواندم که تا این زمان بطورکافی از آن اطلاع نداشتم و لازم میدانم این مطلب را بشرح زیر مورد بررسی قرار دهم:

اینکه در مزارع کشت گیاهان هم در جریان عملیات زراعی ممکن است تعدادی از حیوانات (تکامل یافته شاخه مهره‌داران) که در آنها زندگی میکنند کشته شوند و لذا گیاهخواران هم در کشتن این حیوانات مشارکت دارند درست است. اما باید توجه داشت که اولاً چنین حیواناتی با قصد استفاده از اجزاء بدنشان کشته نمیشوند بلکه کشتار آنها یک نتیجه جانبی البته ستمگرانه عملیات زراعی در مزارع کشاورزی کنونی میباشد؛ و ثانیاً، بعنوان نکته اصلی، با توجه به اینکه برای بدست آوردن هر مقدار معین پروتئین حیوانی باید حدود هفت برابر آن پروتئین گیاهی توسط حیوان مصرف شود یا عبارتی دیگر برای تولید یک کالری حیوانی بصورت گوشت یا شیر یا تخم مرغ بطور متوسط حدود هفت گالری گیاهی مورد نیاز است و با وجودیکه حیوانات آن اجزاء گیاهان میوه دهنده را که برای انسان قابل خوردن نیست میخورند و لذا بخشی از پروتئین گیاهی مورد مصرفشان از این اجزاء تأمین میشود و نیز با وجودیکه در برابر مصرف هر مقدار وزن معین محصول حیوانی معمولاً باید مقدار وزن بسیار بیشتری محصول گیاهی مصرف نمود، میتوان گفت که اراضی کشت شونده برای تولید مقدار وزن معینی گوشت و سایر محصولات حیوانی چند یا چندین برابر بیشتر از اراضی مورد نیاز برای تولید محصول گیاهی معادل آن میباشد و لذا همه چیز خواران در رابطه با کشتار حیوانات در عملیات زراعی در مزارع نیز بسیار بیشتر از گیاهخواران کامل و بیشتر از گیاهخواران در کشتار این حیوانات مشارکت دارند یا سهیم هستند و در پیش گرفتن شیوه زیست گیاهخواری موجب تقلیل و کاهش در کشتار حیوانات مزبور نیز میگردد. گیاهخواری با هدف عدم مشارکت در ستمگری بر حیوانات تنها تا حداکثر امکان پذیر انجام شدنی میباشد و کشتار حیوانات در عملیات زراعی در مزارع بخشی از حوزه امکان ناپذیر برای گیاهخوار محسوب میشود.

دراوضاع و احوال دوران کنونی و دورانهای مشابه وضع بگونه ایست که کشتار حیوانات در جریان عملیات زراعی در مزارع- در مواردیکه انجام میگردد- البته یکی از اشکال ستم انسان بر حیوانات را تشکیل میدهد و هرچقدر گوشتخواری و همه چیز خواری توسعه و افزایش یابد بهمان مقدار کشتار حیوانات زندگی کننده در مزارع بیشتر خواهد شد و بالعکس هر اندازه گوشتخواری و همه چیز خواری محدودتر و کمتر شود کشتار حیوانات مزبور نیز کمتر خواهد شد. فقط در جامعه کاملاً انسانی- یعنی

قاعدتاً جامعه واقعاً کمونیستی آتی- با تکاملِ معین تکنیک در عملیات زراعی این کشتار نیز بمثابة بخشی از کار پایان دادن به کلیت ستم انسان بر حیوانات بطورکامل پایان خواهدپذیرفت. بنابراین تمام آنچه که در صفحات پیش در این اثر درباره ستمگری انسان بر حیوانات و ضرورت گیاهخواری بیان شد اعتبار خود را همچنان حفظ میکند. بعلاوه اگر گیاهخواران هم در کار کشتار حیوانات زندگی کننده در مزارع کشاورزی بطورناخواسته و اجباراً مشارکت دارند ولی آنان واقعاً مخالف کشتن حیوانات و بطورکلی ستم بر حیوانات میباشند و شیوه زیست گیاهخواری اشان در عین حال شکلی بیان اعتراض و مخالفت واقعی با کشتن و اعمال درد و رنج بر حیوانات بطوراعم است درحالیکه همه چیزخواری بیانگر بی تفاوتی نسبت به ستمگری افراد بشر نسبت به حیوانات میباشد.

حمید پویا

۱۳ مه ۲۰۱۴

در پیرامون مسئله ستم بر حیوانات
حمید پویا

در پیرامون مسئله ستم بر حیوانات
حمید پویا

در پیرامون مسئله ستم بر حیوانات
حمید پویا